

نگاهی به بحث‌های درونی طیف‌فدائیان خلق

“انقلاب مرحله‌ای”

یا

“انقلاب” در انقلاب

پاسخی به

انتقادات سچفخا از نظرات سازمان وحدت کمونیستی

هموآواران سازمان وحدت کمونیستی در اروپا

فهرست

بخش نخست

"لنهنیم" علیه لنهنیم ۲

بخش دوم

"مؤکراسی تودای" یا
"راه رشد غیر سرمایه داری" ۲۸

بخش نخست

رفقای هوادار "راه فدائی" در نشریه‌ی خود "پیام دانشجوی" (شماره ۶، ژوئیه ۱۹۸۲) مقاله‌ای را انتشار دادند تحت عنوان "مرحله‌ی انقلاب و تضاد اساسی جامعه‌ی ما" که در سال ۱۳۵۸ توسط یکی از اعضای سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران نوشته شده و توسط این سازمان بطور داخلی انتشار یافته است. از آنجا که این مقاله عمدتاً به نقد تیز انقلاب سوسیالیستی - از خلال نقد نظرات سازمان وحدت کمونیستی (از این پس س.و.ک.) - می‌پردازد، ما برآن شدیم که بعنوان یکی از جریان‌های طرفدار تیز انقلاب سوسیالیستی به بررسی و نقد این مقاله بپردازیم. باشد که از این طریق بتوانیم بنوعی خود در دامن زدن به بحث‌هایی که هم اکنون در سطح جنبش درباری ماهیت انقلاب ایران جریان دارد، کمک کنیم.

مقاله‌ی رفقای فدائی را می‌توان در دو زمینه مورد بررسی قرار داد. نخست بخشی که به نقد ورد تیز انقلاب سوسیالیستی اختصاص یافته، و دوم بخشی که در آن فقط به طرح نظرات خود پیرامون تیز انقلاب دموکراتیک پرداخته‌اند.

"لنینیسم" علیه لنینیسم

آنچه بطور کلی در این بخش توجه را جلب می‌کند، نه بحث و گفتگو با طرف مقابل، بلکه شیوه‌ی یکجانبه‌ای است که به رفقای فدائی امکان داد ماست تا با تغییر دادن نظرات واقعی طرف مقابل، تنها به قاضی بروند و حکم صادر کنند. رفقا پیش از آنکه ابتدا نظرات طرفداران تیز انقلاب سوسیالیستی را مورد بررسی و تحلیل قرار دهند و سپس نتیجه بگیرند، بطور ابتدا به ساکن و بسی مقدمه حکم صادر می‌کنند که

"طرفداران تیز انقلاب سوسیالیستی در ایران و جهان، عمدتاً

ترتسکیمت ها ... و شبه ترتسکیمت ها (سازمان وحدت کمونیستی) میباشند.
و بهمین سادگی م. و. ک. به سازمانی "شبه ترتسکیمت" و "مبلغ آشکار و نیمه آشکار
ترتسکیمت" تبدیل می شود. به چه دلیل؟ به همین دلیل ساده (و دندان شکن) که رفقای فدایی
اینطور می گویند!

اینگونه شناسنامه (ی جعلی) صادر کردن در جنبش چپ ایران تازگی ندارد و بانی نخست
آن هم اظهر من الشمس است: حزب ("بنا بینی" ؟) بوده. سال ها پیش، استالین نامی
در مبارزهی خویش علیه مخالفانش بطور اعم و ترتسکی بطور اخص، ترتیب تهیهی کتابی را داد بنام "لنشین
علیه ترتسکیم"، که در آن با تکیه بر نقل قول های مثله مثله شده ای از لنین "شایت" می شد ترتسکی
از همان بجگی آنقدر خبیث بوده که در همان قدادی به مادرش دهن کبی می کرد است! ترجمه ایمن
کتاب که توسط حزب توده صورت گرفته است، همچون بسیاری دیگر از ترجمه ها و آثار این حزب، تنها
و تنها مرجع و توضیح المسائل کمانی بوده است که علیرغم اختلافات (تاکیکی) شان با حزب توده، در دعا
خواندن برای دور کردن "روح خبیثی" ترتسکیمت با آن هماواز بوده اند. چنین
است که آنچه که وجه مشترک همه ایمنان را می سازد، در ظاهر همانا
مخالفتشان با "لولو خور خوره"ی موهومی است بنام "ترتسکیم"، و آنچه در باطن امر وجه مشترک
شان را در این زمینه تشکیل می دهد، همانا اشتراک نظر و عمل در مخالفت با یکی از اساسی ترین
اصول مارکسیسم - تر انقلاب سوسیالیستی - و همچنین همصدایی و همکاری در تبلیغ و ترویج نیز
انحرافی "انقلاب مرحله به مرحله" است. و از همینجاست که همه شان، هر که را به ترانقلاب
سوسیالیستی معتقد باشد، ترتسکیمت می خوانند.

قضیه وقتی جالب - و در واقع رقت انگیز - می شود که ایمنان سازمانی را متهم به ترتسکیمت
بودن می کنند که عملاً تنها سازمان ایرانی است که علیه ترتسکیمت مقالاتی استدلالی نگاشته
است (رجوع کنید به "ترتسکیم، سقط دیالکتیک لنینی"، انتشارات م. و. ک.).
اگر به صرف اعتقاد م. و. ک. از یکسو و ترتسکیمت ها از سوی دیگر به ترانقلاب سوسیالیستی
بتوان این سازمان را ترتسکیمت خواند، آنگاه چگونه نمی توان با توجه به نکاتی که ذیلا ذکر می کنیم
همان سازمان های "ضد ترتسکیمت" را ترتسکیمت نامید:

هنگامی که ارست مندلی یکی از رهبران "انترناسیونال چهار" امیدوار بود که رژیم شاهنشاه
بتواند در روند خود به درجاتی از "استقلال" در قبال امپریالیسم دست یابد، همین حزب توده بود
که در درون هیأت حاکم بدنبال "جناح روشن بین" می گشت. هنگامیکه شوروی برای مردم افغانستان
انقلاب صادر کرد، این نه سازمان "شبه ترتسکیمت" "وحدت کمونیستی"، بلکه از یکسو بخش اعظم ترتسکیمت
های جهان و از سوی دیگر حزب توده و فدائیان "ضد ترتسکیمت" بودند که در حمایت از این "انقلاب"
با هم همصد شدند. هنگامیکه بخش مهمی از ترتسکیمت های جهان (P.O.R.) تر حمایت
از رژیم اسلامی در مقابل امپریالیسم آمریکا را ترویج می کردند، این نه فقط ترتسکیمت های ایرانی
(جریان بایک زهرایی)، بلکه بخش مهمی از فدائیان، حزب توده، سازمان رزمندگان، "پیکار"
حزب رنجبران و خلاصه بخش اعظم جریان های "ضد ترتسکیمت" بودند که
فائوس به دست و هرک به نوعی در درون جناح های حاکمیت بدنبال "یار"
می گشتند و به صدور انواع و اقسام تزه های انحرافی و مرد مغرب می
پرداختند.

البته ذکر این نکات برای آن نیست که ما جریان‌ی چون فدائیان را ترسکیت قلمداد کنیم، مسأله نشان دادن متد غلط ایشان در شبیه سازی و نیز این واقعیت است: که از آنجا که ایشان به همان "اصرار الترتیب" حزب توده، بسنده می‌کنند، و بنا بر این چون هیچ شناخت صحیحی از ترسکیمسم ندارند، در عین خود در بسیاری موارد مواضعی اتخاذ می‌کنند که اساساً با مواضع ترسکیتی یکسوی است، و این نیز اجتناب ناپذیر است، چرا که بهر حال میان همین جریان های منحرف از مارکسیسم، (استالینیسم، مائوئیسم، ترسکیم، ...) نقاط اشتراکی وجود دارد: انحراف از مارکسیسم اصیل. برای گویی متحد ترسکیت هایی که زکیشان رفت، ترسکیم، فحش است، لولواست، چن است و مهتر از همه، انگ است، انگی که می توان بر پیشانی مخالفین کوبید! و چنیسن است که رفقای فدایی، همانند بدآموختگان دیگری چون "پیکار"، مقالی شان را ملو و مشحون از انگ چسبانی می‌کنند و برای طرف مقابل بحث دائم صفت می‌تراشند: "حضرات ترسکیت نیست" "ترسکی و بوخارین، پیشینیان وحدت کونیتی"، "وحدت کونیتی" و سایر طرفداران تیز انقلاب سوسیالیستی بمثابة "اسلاف" ترسکی و بوخارین و... القابی است که ایشان به طرف مورد "بحث" خود می‌دهند تا از او ترسکی بسازند که هوادار و یا خوانند های که مقالی شان را می‌خواند حتی جرأت نکند لای "آشار خالصی ترسکیتی" را باز کند. اما این شیوه ها و این ترسک سازی ها اگر برای استالین قرچی شدند، برای ایشان هم می‌توانند شد. این پترسک سازی ها هرگز نخواهند توانست مانع گسترش و پرواز اندیشه‌ی انقلابی شوند، و شایسته آنهم رونق قطعی شدنی است که امروز همی این سازمان های ترسک ساز را در خود گرفته است: گرایش سوسیالیسم انقلابی سچخا، و گرایش عناصر متعددی در سازمان های دیگر بسوی مارکسیسم انقلابی و بخصوص مورد سؤال قرار گرفتن تز پیرولیستنی "انقلاب دموکراتیک"، همه همان "شبه ترسکیم" و عبارت صحیح همان تبسج کونیسیم هستند که بدون پیروایی از این ترسک های پوشالی که محافظت از برهوت فقر تئوریک را برعهده دارند، بر جنبش چپ ایران بال و بر می‌گسترند. پروازشان در اوج باد!

* * *

به انتقادات رفقای فدائی از نظرات سازمان وحدت کونیتی بپردازیم. شیوه‌ی رفتار در این زمینه عمدتاً به تحریف نظرات س. و. ک. بنا شده است و ما نمونه‌هایی از آن را در زیر نشان می‌دهیم. ایشان در رابطه با تعریف انقلاب سیاسی، ابتدا نقل قولی از س. و. ک. می‌آورند که چنین است:

"انقلاب سیاسی پیروهای است که طی آن قدرت حاکمه از قشر یا طبقه‌ای به طبقه یا قشری دیگر (ولو از همان طبقه) منتقل می‌شود ولی تغییریهرات حاصله در جامعه، علیرغم تغییر رژیم، در محدودی روابط تولیدی واحدی باقی می‌ماند، یا به عبارت بهتر، موضوع انقلاب تغییر روابط تولید نیست."

("پیام دانشجو"، شماره ۶، ص ۱۲)

و آنگاه رفتار فوق را مورد انتقاد قرار می‌دهند:

"بنابراین کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ نیز انقلاب سیاسی است چرا که در آنجا نیز "طی آن قدرت حاکمه از قشر یا طبقه‌ای (بورژوازی ملی) به

طبقه یا قشری دیگر (خودال - کهزادورها) (ولو از همان طبقه) منتقل می‌شود.
ما بی گذریم از تحلیل "بدیعی" که از ماهیت تغییرات حاصل از کودتای ۲۸ مرداد در این
جای داده می‌شود، فقط از خواننده می‌خواهیم که دوباره نقل قول‌های فوق را که
رفقای فدائی "چیز"هایی بدان افزودمانند به‌خوند و خود تفاوت کند. بگمان
رفقای فدائی، تعریفی که می‌دهد، در مورد انقلاب سیاسی ارائه داده جامع و مانع نیست و بر اساس آن
ممکن است کودتایی هم انقلاب قلمداد شود. در این مورد حق به جانب رفقا است، منتها با یک توضیح
کوچک: رفقای "حق" بجانب ما، خیلی راحت حدود سیاسی سطر (چه کم!) از مطلب را از نظر سطر
انداخته‌اند و نه فقط هیچ اطلاعی درباری آن به خواننده نداده‌اند، بلکه با حجب و حیا تمام
همان مطلب را به انتقاد از جانب خود تبدیل کرده‌اند. خلاصه این مطلب چنین است:

"ما واقع هستیم که تعریف انقلاب سیاسی ... نه جامع است و نه مانع
ممکن است بارهای از کودتاهای بی محتوا در آن بگنجد و بعضی از انقلاب
های سیاسی ننگند ... آیا بر طبق تعریف فوق از انقلاب سیاسی، تفاوت
نام حوادث پرتغال و ایران و عمان چیست؟ آیا هر تغییر اساسی قدرت
سیاسی، انقلاب سیاسی است؟ ننه! ((فهمیدید رفقا؟ ننه!)) مرز
آن کجاست؟ نمیدانیم. آیا اگر این تعاریف نمی‌توانند مرزها را در هم می
وارد مشخص کنند، پس جامع و مانع نیستند؟ نه نیستند و ماهم چنین ادعایی
نداریم. معینا! اگر کسانی بتوانند تعریف کاملتر و جامعتری از این مقوله
کنند، به روشن‌تر شدن بحث کمک فراوان کرده‌اند."

("انقلاب سوسیالیستی یا دموکراتیک"، ص ۷، تاکید ها از ماست)
علاوه بر این، در همانجا گفته می‌شود که "اگر مواردی که تغییر اساسی در آنها وجود ندارد
و یا مواردی که شامل تغییرات جامع و اساسی هستند، بسهولت قابل طبقه بندی باشند (کودتا و یا
انقلاب اجتماعی) ..."، یعنی بسیاری از کودتا ها را میتوان بسهولت طبقه بندی کرد و کودتای ضد
انقلابی ۲۸ مرداد نیز از آنجمله است. و اگر رفقا صرفا در پی "ایراد" گرفتن نبوده‌اند، بسهولت می
توانستند متوجه این نکته بشوند.

باری، رفقای فدائی بر آن می‌شوند که خود تعریفی از انقلاب سیاسی بدست دهند:
"بنظر ما انقلاب سیاسی موجب ایجاد رونمای سیاسی تکامل یافته‌ای
برای مناسبات تولیدی پیشرفته، جهت تکامل جامعه می‌شود که بیان اجتماعی
آن به حاکمیت رسیدن "محکومین" در مقابل "حاکمین" است."
(ص ۱۲، تاکید ها از ما)

برای آنکه بتوان به درجه‌ای "جامع و مانع" بودن تعریف فوق پی برد، کافیست چند نمونه
از انقلاب‌های سیاسی تاریخ را مورد نظر قرار داد: طبق تعریف فوق، در انقلاب سیاسی فوریه ۱۹۱۷
روسیه، "محکومین" به قدرت رسیدند! و یا در انقلاب سیاسی بهمن ماه ۷۷ ایران، "رونمای سیاسی
تکامل یافته‌ای برای مناسبات تولیدی پیشرفته" ایجاد شد! (بهمین دلیل است که جریانانی چون
سجقفا از انقلاب سیاسی "نامیدن تحولات صورت گرفته در پی قیام بهمن طفره می‌روند و خیلی ساده
از این تحولات سیاسی - یعنی دست بدست شدن قدرت سیاسی، تغییر در آرایش نیروها - تحت
همان عنوان "قیام" نام می‌برند). در اندیشه‌ی این رفقا یک تحول یا کودتا است یا انقلاب

سیاسی ای که در آن "محکومین" به قدرت می رسند و اگر هیچکدام اینها نبود، حتماً "قیام" است! باید کمی انقلاب حتماً متضمن به قدرت رسیدن "محکومین" باشد (مگر نه اینکه در خیزش های بردگان روزگار باستان، این بردگان بودند که به قدرت رسیدند؟! نرسیدند؟ پس حتماً آنچه در پس آن خیزش ها صورت گرفت، چیزی جز یک قیام نبود! قبول ندارید؟ پس حتماً این فتوای ها بودند که "گودتا" یی براه انداخته بودند!) . بهر حال ما در بخش دوم مقاله حاضر به تعریف رفقا از انقلاب باز خواهیم گشت و ارتباط آن را با تئوری انقلاب ایشان نشان خواهیم داد. در اینجا ما فقط توجه خواننده را به نقل قول زیر از لنین جلب می کنیم و از او می خواهیم که با مقایسه نظر س. و. ک. و سچفا با آن، خود قضاوت کند که چه کسی با دادن تعریفی انحرافی، بقول رفقای فدائی "ضایعه" ببار می آورد:

"انتقال قدرت از طبقه ای به طبقه دیگر، خصوصیت اولیه، عمده، اساسی یک انقلاب را، چه در معنای دقیقاً علمی و چه در معنای سیاسی و پرائیک گفته، تشکیل می دهد."

(لنین، مجموعه آثار به زبان فرانسه، جلد ۴، ص ۳۴، تأکید بر واژه ی "انقلاب" از لنین، و سایر تأکید ها از ماست.)

* * *

به اعتقاد رفقای فدائی، "تحریف بنیادی تری" که توسط س. و. ک. در مفاهیم انقلاب صورت گرفته، "نفی مرحله ای بودن انقلابات و دیکتاتوری دموکراتیک" و اثبات "ضرورت یک مرحله ای بودن انقلابات سوسیالیستی و تنها مضمون دیکتاتوری یعنی دیکتاتوری پرولتاریا" است. درست است. فقط سؤال ما اینست که آیا تبدیل تئوری مارکسیستی انقلاب سوسیالیستی (بشابه تنها انقلاب اجتماعی ممکن در جامعه ی سرمایه داری و بعنوان انقلابی که دارای یک روند اعتلایی واحد است) به تئوری استالینی - مائوئی انقلاب مرحله به مرحله، تحریف در بنیاد آموزش های مارکسیسم است یا پافشاری بر آن؟ آیا اعتقاد به دیکتاتوری "چند طبقه" تحریف بنیادی مارکسیسم است یا اعتقاد به ضرورت دیکتاتوری طبقه ی پرولتاریا؟ و بالاخره آیا پافشاری بر آشتی دادن منافع پرولتاریا با سایر طبقات انحراف از اساس مارکسیسم است یا اصرار بر جد کردن و اولویت دادن به منافع کارگران و رد هرگونه تز آشتی و سازش طبقاتی؟!

این یک نکته. نکته دیگر اینست که رفقای فدائی با ابراز نظر فوق بروشنی نشان می دهند که نه فقط به مرحله ای بودن انقلاب اعتقاد دارند بلکه علاوه بر آن ساختار فکری و بینشی شان چنان "مرحله ای" است که هنگامیکه س. و. ک. "سفس" مرحله ای بودن انقلاب را مورد سؤال قرار می دهد، ایشان متوجه نشده و خیالی می کنند که منظور نفی چند مرحله ای بودن انقلاب و اعتقاد به "یک مرحله ای بودن" آن است! متأسفانه پیسنش این رفقا ناتوان از درک این اصل مارکسیستی است که انقلاب سوسیالیستی یعنی تنها انقلاب اجتماعی ممکن در جامعه ی سرمایه داری، فراگردی روندی اعتلایی، بی وقفه، مداوم، لاینقطع و در عین حال پیرپیچ و خم است که با کسب قدرت سیاسی توسط پرولتاریا و گسترش در تمامی ابعاد سیاسی، اقتصادی و فرهنگی و خلاصه با درگرفتن کلیه ی شئون اجتماعی، پیشش تاریخ بشری را پایان می دهد و تاریخ انسان واحد را می کشاید و در این معنا و تنها در این معناست که انسان را از مرحله ای (جامعه ی مبتنی بر استثمار) به مرحله ی دیگر (جامعه ی جهانی کونیستی) گذار می دهد. وجود مراحل را تنها به این گونه می توان پذیرفت و نه با قسب

کردن مفاهیم مارکسیستی و اعتقاد به وجود مراحل که در هر کدام از آنها باید با این یا آن طبقه — یا قشر (بورژوازی "بلی"، خرد بورژوازی) ساخت و پاخت کرد.
حال سئوال را بطور مفصل تر مورد بررسی قرار دهیم. رفقای فدائی از س. و. ک. نقل قول می آورند که :

"از نظر لنین، برخلاف استالینست ها، انقلاب مرحله ای نیست. یعنی در ابتدا انقلاب بورژوازموکراتیک نمی شود که صرفا اقدامات ضد فئودالسی کند و پس از یک دوران انکشاف انقلاب سوسیالیستی کند. این وظایف با هم و در امتداد هم قرار می گیرند." (تأکید از رفقای فدائی)
و آنگاه پس از نقل قولی دیگر از س. و. ک. (که در جای خود به آن نیز خواهیم پرداخت) در انتقاد از نقل قول فوق می نویسند :

"همانطور که ملاحظه نمودید ((؟))، بخش اول انتقاد با زدن برجسب استالینست^۲ خاشنه داده می شود. البته این رفقا استالین را چون خسرده بورژوازموکراتی در مقابل نیروی پرولتری تر تسکی ... بحساب می آورند و استالینست واقعا فحش است ... " (ص ۱۲)

مکافره ها را به کیش خود پندارد^۱ ! رفقای عزیز ما که خود از ابتدا تا انتهای مقالهای شان برجسب زنی را کیش خود قرار داده اند، قیاس به نفس کرده و می پندارند که س. و. ک. نیز چنین کرده است. رفقا از اینکه س. و. ک. ایشان و امثال ایشان را به نام واقعی شان — استالینست — می خواند چنان برآشفته اند که گمان می برند "واقعا فحش" به ایشان داده شده است ! هذیان گویی بعدی هم ناشی از همین برآشفگی است : گویا در نظر س. و. ک. استالین یک خرد بورژوازی "موکرات" است و تر تسکی یک "نیروی پرولتری". تذکر کوتاهی که در این مورد باید به هم اینست که س. و. ک. اولاً هر صفتی که برای استالین قائل باشد ... او را "موکرات" نمی داند، برعکس، استالین را مظهر بسیار آن ضد موکراتیسم می داند که در به یاد دادن دستاوردهای انقلاب اکثر نقش مهمی ایفا کرده است. ثانیاً، در نظر این سازمان، نه تنها تر تسکی بعنوان بدیلی در مقابل استالین ارائه نمی شود، بلکه کاملاً برعکس، با تحلیل نظرات وی نشان داده می شود که در موارد مهمی برداشت های وی از مسائل انقلاب و سوسیالیسم با برداشت های استالین یکسان بوده است. (ر. ک. "تر تسکیسم، سقط دیالکتیک لنینی") ثالثاً، کاربرد واژه استالینسم از جانب این سازمان هرگز حالت برجسب و یا فحش ندارد. این سازمان بر آنست که اشیا^۳ و پدیده ها را باید به نامشان خواند. هنگامیکه به اعتراف خود رفقای فدائی استالین انقلاب روسیه را به سه مرحله تقسیم می کند^۴، هنگامیکه هگان می داند که توربین تسز انحرافی^۵ انقلاب مرحله به مرحله، استالین است، و هنگامیکه خود رفقای فدائی صریحاً از این تز حمایت می کنند، چگونه می توان اطلاق صفت "استالینست" را برجسب خواند؟ اگر رفقا نظرات استالین را قبول دارند — که دارند — چرا باید گمان کنند که با استالینست نامید نشان به ایشان برجسب زده شده است؟ "استالینست" هنگامی می توانست "فحش و برجسب" باشد که اولاً رفقا واقعا استالینست نباشند و ثانیاً س. و. ک. استالینسم را بدون داشتن تحلیلی از آن به ایشان نسبت دهد. و رفقا خوب می دانند که این سازمان مقالات متعددی در باره استالینسم نگاشته است و از قشای روزگار اهم این مطالب را هم در روند یک تبادل نظر با سچفا نگاشته است (ر. ک. "استالینسم"، دفتر دوم تبادل نظر با سچفا — توضیح اینکه در این دفتر و نیز در سایر دفترهای تبادل نظر، برخلاف

جزوی "چهار رساله از فدائیان" از انتشارات سچفخا، خواننده می تواند نظرات طرف مقابل بحث را نیز مطالعه کند.

باری، چه کسی است که نداند تز انحرافی انقلاب "مرحله به مرحله" که بنیادش بر سازش طبقاتی بنا شده، چه ضربه های بزرگی به جنبش های کارگری و انقلابی جهان وارد ساخته است؟ چه کسی است که نداند بر اساس همین تز و بنا به "رهنمود" استالین حزب کمونیست چین می بایست با توجه به "مرحله ی نخست انقلاب"، در گومیندان ارتجاعی حل شود و چنانکای جک هم به عضویت "اقتضاری" کمیتن برگزیده شود؟ کیست که نداند بر اساس همین نظریه در "مرحله" ی اول انقلاب باید با "خان افغان ضد امپریالیست" متحد شد؟ چه کسی نمیداند که گشتار شانگهای و قتل عام کونیست های چین در ۱۹۲۷ خونبهای گرانی بود که لکه های سرخ مسئولیتش بر پیشانی استالینسم می درخشد؟ چه کسی جز استالینست ها به حزب کمونیست کوبا توصیه می کرد که در "مرحله" ی نخست مبارزه ضد فاشیستی با باتیستای دیگاتور در "جبهه ی متحد خلق" متحد شود؟ و چه کسی جز استالین بر اساس تئوری "مراحل" ابتدا با فاشیست های آلمان و امپریالیست های ژاپن پیمان موت امضا کرد و پس از مدتی از آنور بام افتاد و تز اتحاد طبقاتی (میان طبقه ی کارگر و بورژوازی خودی) علیه فاشیسم را صادر کرد؟ ... و اگر اینها را استالینسم ننمایم چه بنامیم؟ مارکسیسم؟ آری مارکسیسم! زیرا رفا در دنباله ی نوشته ی خود می خواهند ثابت کنند که لنین نیز "استالینست" بوده است:

"از نظر این رفا ((سه و ک)) مرحله ای بودن انقلاب برچسب استالینسم را در خود دارد (رجوع شود به اصول لنینسم. در آنجا استالین انقلاب روسیه را به سه مرحله تقسیم می نماید). اما آیا چنین است؟ بنظر ما خیر. ما فکر می کنیم لنین نیز به مرحله ای بودن انقلاب معتقد بوده است. (آنچه میان (()) آمده از ما و آنچه میان (()) آمده از رفقای فدائی است) و رفقای فدائی برای آنکه ثابت کنند لنین نیز به مرحله ای بودن انقلاب معتقد بوده است، چهل و هفت جلد کلیات آثار لنین را زیر و روی کنند و سرانجام چند نقل قول گیر می آورند و با مصادره به مطلوب کردن آنها می خواهند چیزی را ثابت کنند که خود آن نقل قول ها - بشرط آنکه دقیق خواننده شوند و دریافت کلی اندیشه ی لنین مورد توجه قرار گیرند - علیه آن گواهی می دهند. بیائید با هم این نقل قول ها را به روایت رفقای فدائی بخوانیم (تاکید ها و آنچه میان (()) آمده از ماست):

"ما فکر می کنیم که لنین نیز به مرحله ای بودن انقلاب معتقد بوده است. او در جلد ۸ کلیات صفحه ۱۶ مرحله ی اول انقلاب را چنین فرموله می کند:

"پرولتاریا باید تحول دموکراسی را به آخر برساند و توده های دهقانان را به خود ملحق نماید، تا اینکه جبراً مقاومت حکومت مطلق را درهم شکسته و بسی ثباتی بورژوازی را فلج سازد" ((تا اینجا فرمول "مرحله ی اول" - که در نقل قول لنین حتی نامی از آن برده نشده! - اثبات می شود)) . لنین در همانجا مضمون مرحله ی بعد فعالیت پرولتاریا را چنین می نگارد: "پرولتاریا باید انقلاب سوسیالیستی را انجام دهد، بدین طریق که توده های عناصر نیمه پرولتر را به خود ملحق نماید، تا اینکه با زور و جبر مقاومت بورژوازی را درهم شکسته و تزلزل دهقانان و خرده بورژوازی را فلج سازد" ((و در اینجا مضمون

"مرحله"ی بعدی - که لنین با زهم فراموش کرده نای از آن به میان آورد! -
 مشخص می گردد و خلاصه حکم دروفین صادر می شود که از نظر لنین انقلاب
 دارای دو مرحله جدیگانه است.)

در واقع نقل قولی که در اینجا از لنین آورده شده و به دروغ بعنوان نظر او در مورد "مراحل"
 انقلاب ارائه شده، مربوط به بخشی از نوشتهی اوست تحت عنوان "آیا اگر بورژوازی از انقلاب دموکراتیک
 برده، دامنی عمل انقلاب نقصان می پذیرد؟" (منتخب آثار، نشر فارسی، ص ۲۷). در این بخش
 لنین بهیچوجه به مرحله مرحله کردن انقلاب نمی پردازد، بلکه نادرستی نظر کسانی را که بورژوازی را
 متحد پرولتاریا و نیروی اصلی انقلاب می دانند نشان می دهد. در نقل قول (صادر شده) فوق، لنین
 می خواهد متحدین پرولتاریا را مشخص کند و نه "مراحل" مفروض رفقای فدائی را. بهرحال ادامه دهیم:
 "لنین بطور مشخص ((۱)) در دو تاکنیک سوسیال دموکراسی، ترجمه فارسی
 آثار منتخب، صفحه ۱۰۱ می نویسد: "البته در شرایط تاریخی مشخص عناصر
 گذشته و آینده درهم آمیخته و در راه باهم مخلوط می شوند. کار روزمزدی و مبارزه
 آن علیه مالکیت خصوصی در زمان حکومت مطلقه نیز وجود دارد و حتی نطفه
 آن در رژیم سرواز بسته می شود. ولی این موضوع بهیچوجه مانع این نیست که
 ما از نظر منطق و از لحاظ تاریخی ((تاکید از فدائیان)) مراحل بزرگ تکامل
 را از یکدیگر تفکیک نمائیم. ما همه انقلاب بورژوازی و سوسیالیستی را در نقطه
 مقابل هم قرار می دهیم، ما همه بدون چون و چرا روی لزوم تفکیک کامل آنها
 ((تاکید از فدائیان)) از یکدیگر اصرار می ورزیم. ولی آیا میتوان شکرایین
 شد که عناصر خاص و جدیگانه ای از این دو انقلاب در تاریخ با یکدیگر درهم
 می آمیزند؟. بنابراین لنین "استالینست" نیز علیرغم اینکه به تلفیق عناصر
 خاص و جدیگانه در انقلاب اذعان دارد، آن را تا حد پاراللیسم فلسفی
 رفقای وحدت کمونیستی یعنی مرامتاد دانستن وظایف دموکراتیک و
 سوسیالیستی "تنزل نمی دهد، بلکه مجدانه بر این نکته پافشاری می نماید که
 مراحل گوناگون آن ((کدام؟)) را از یکدیگر تفکیک نماییم."

اینکه می گوئیم رفقای فدائی در نقل قول لنین مصادره به مطلوب کرده اند و آن را از بافت کلی
 آن جدا ساخته اند، در اینجا بروشنی دیده می شود. ما کمی پایین تر نقل قول کامل لنین را با جابجا کردن
 تاکید ها و با ترجمه ای دقیق تر از ترجمه فوق (که از حزب توده است) ارائه خواهیم داد. اما قبیل
 از آن لازم می بینیم تذکر دهیم که حتی بر اساس همین نقل قول فوق هم نمی توان نتیجه گرفت که لنین
 انقلاب را مرحله مرحله می دانسته است:

- لنین از لزوم "تفکیک" مراحل بزرگ تکامل سخن می گوید و نه از تفکیک مراحل "انقلاب."

- لنین از لزوم "تفکیک" این مراحل (و نه آن "مراحل") از لحاظ منطقی و تاریخی حرف

می زند و نه وجود واقعی و عینی این (و یا آن) مراحل. بعبارت دیگر، از لحاظ منطقی و تاریخی
 می توان انقلاب بورژوازی و سوسیالیستی را دو مرحله از تکامل جامعه بشری خواند، می توان جوامع
 برده داری، آسیایی، فئودالی، سرمایه داری و کمونیستی را مراحل بزرگ از تکامل خواند، اما
 واقعیت اینست که میان این مراحل هیچ شکافی، هیچ تفکیک و انقطاعی وجود ندارد، و در دوران هایی
 (مثلا بهنگام شکل گیری سرمایه داری غرب در دل فئودالیته) اجزایی از این مراحل با یکدیگر درهم

می‌آمیزند و این آن چیزی است که لنین بر آن تاکید دارد. شاید مثال ساده‌ای در این مورد روشن‌گر باشد: از لحاظ منطقی و تاریخی، بذرو گیاه از هم تمایزند، اما واقعیت اینست که گیاه، امتداد تکاملی همان بذر است. چرا رفقای فدائی نتوانسته و یا نخواستند این تجرید لنین را درک کنند و ترجیح دادند لزوم تفکیک تجریدی را به وجود تفکیک واقعی مبدل سازند؟ زیرا اگر اینکار را نمی‌کردند دیگر نمی‌توانستند لنین را به "استالینیست" تبدیل کنند!

حال نقل قول لنین را بطور کاملتر، با ترجمه‌ی ما و با جابجایی تاکید ها توسط ما، با هم بخوانیم:

"دیکتاتوری انقلابی دموکراتیک پرولتاریا و دهقانان نیز، همانند هر پدیده‌ای در جهان، دارای گذشته و آینده‌ای است. گذشته‌اش، حکومت مطلقه، سرواز، سلطنت و امتیازات است...

آینده‌اش، مبارزه علیه مالکیت خصوصی، مبارزه‌ی کارگر علیه کارفرما، مبارزه برای سوسیالیسم است... ((و آیا می‌توان مانند رفقای فدائی گذشته و حال و آینده را "مجددانه از هم تفکیک کرد"؟))

البته در هر شرایط تاریخی مشخص، عناصر گذشته و آینده با هم تلاقی می‌کنند و دوره با هم می‌آمیزند ((باین ترتیب لنین نه فقط "استالینیست" نبود بلکه از آن بدتر! همانند رفقای س.و.ک. به تلاقی و آمیزش دوره و بعبارت دیگر به "پاراللیسم" اعتقاد داشته‌است!)). کارمندی و مبارزه‌اش علیه مالکیت خصوصی در زمان حکومت مطلقه نیز وجود دارد و حتی در زمان سرواز تولد می‌یابد. اما این امر به هیچ وجه مانع از آن نمی‌شود که ما از دیدگاه منطقی و تاریخی مراحل بزرگ تکامل را از یکدیگر تمیز دهیم. مگر ما همگی انقلاب بورژوازی را در مقابل انقلاب سوسیالیستی قرار نمی‌دهیم؟ مگر ما همگی بی‌چون و چرا بر ضرورت تمایز قائل شدن میان آند و اصرار نمی‌وریم؟ اما آیا می‌توان منکر شد که عناصر جزئی این دو انقلاب با هم در تاریخ تلاقی می‌کنند؟ مگر اروپا در دوران انقلاب‌های دموکراتیک، جنبش‌ها و تلاش‌های سوسیالیستی متعددی را بخود ندید؟ و مگر انقلاب سوسیالیستی آینده‌ی اروپا هنوز کارهای بسیار فراوانی را نباید در زمینه‌ی دموکراسی به‌انجام رساند؟ هرگز و در هیچ لحظه‌ای یک سوسیال دموکرات نباید مبارزه‌ی ناگزیر طبقه پرولتاریا برای سوسیالیسم و علیه بورژوازی و خرد بورژوازی را، هر قدر هم که دموکراتیک و جمهوریخواه باشند، از یاد ببرد...

(لنین، م.آ. فرانسه، ج ۹، ص ۸۱ و ۸۲)

شاید اکنون خواننده بفهمد که چرا رفقای فدائی کوشیدند با مصادره به مطلوب کردن نقل قول وی، آن را بعنوان شهادی بر مدعای خویش ارائه دهند. لنین می‌گوید هرچند ما میان انقلاب بورژوازی از یکسو و انقلاب سوسیالیستی از سوی دیگر تمایز منطقی و تاریخی قائل هستیم، اما باید توجه داشته باشیم که جنبه‌هایی از این دو انقلاب می‌توانند بطور همزمان و یا بقول س.و.ک. در امتداد هم انجام شوند، و در این مورد مثال اروپا را می‌آورد. اما رفقای فدائی با زدن شیپور از سرگسداش "نتیجه‌گیری" می‌کنند که لنین بر لزوم تفکیک "مراحل" انقلاب سوسیالیستی اصرار داشته است! و پس

اطمینان خاطر تمام می نویسند (ص ۱۲ ، ستون دوم) که اعتقاد سر و دک به " ضرورت يك مرحله‌ای بودن انقلابات سوسیالیستی " مکتمل سایر " تعریفاتی " است که سر و دک در مفاهیم انقلاب کرد ماست ! وانگهی ، حتی اگر فرض کنیم که لنین به وجود " مراحل " معتقد بوده‌است - که نبود ماست - اولاً این " مراحل " را میان انقلاب بورژوازی و انقلاب سوسیالیستی - و نه " انقلابات سوسیالیستی " - قائل بوده و ثانیاً در مورد انقلاب روسیه - و نه انقلاب در ایران سرمایه داری - چنین می گفته‌است. در روسیه تزاری ، هدف انقلاب نه در هم شکستن پلاوا سطلی دولت بورژوازی بلکه سرنگونی تزاریسم بود. و علاوه بر این انقلاب دموکراتیک حتی می توانست موجب تقویت و گسترش بورژوازی و نه سرمایه داری شود :

" ... انقلاب دموکراتیک در روسیه ، با وجود رژیم اجتماعی و اقتصادی فعلی آن ، سطلی بورژوازی را ... ضعیف ننموده بلکه آن را تقویت می نماید.

و یا

" مارکسیست ها مسلماً معتقدند که انقلاب روسیه جنبه بورژوازی دارد این یعنی چه ؟ یعنی اینکه آن اصلاحات دموکراتیک در رژیم سیاحسی و آن اصلاحات اجتماعی و اقتصادی که برای روسیه جنبه ضروری پیدا کرد مانه ، به خودی خود نه تنها موجبات اضمحلال سرمایه داری و ((اضمحلال)) سیادت بورژوازی را فراهم نمی سازند ، بلکه برعکس ، برای اولین بار زمینه را بطور واقعی برای تکامل وسیع و سریع اروپایی ، و نه آسیایی ، سرمایه داری آماده می نمایند و برای اولین بار سینادت بورژوازی را بنابه يك طبقه میسر می سازند. " (لنین ، " دوتاکیك " ، منتخب آثار ، ترجمه فارسی ، ص ۲۵۳ ، تاکید ها از ماست)

به این ترتیب رفقای فدائی باید جواب دهند که آیا می خواهند در " مرحله " ی اول " انقلاب " مورد نظرشان " سطلی بورژوازی را ... تقویت " کرده و " زمینه را برای تکامل وسیع و سریع ... سرمایه داری " ایران آماده سازند ؟ جواب رفقا قیلا داده شده‌است : " بنظر ما انقلاب سیاسی موجب ایجاد روبنای سیاسی تکامل یافته‌ای برای مناسبات تولیدی پیشرفته ، جهت تکامل جامعه می شود. " و اگر رفقا ادعا کنند که منظورشان از " روبنای ساسی تکامل یافته " و " مناسبات تولیدی پیشرفته " نه سطلی بورژوازی و مناسبات سرمایه داری بلکه دیکتاتوری پرولتاریا و مناسبات سوسیالیستی است ، آنگاه ما جواب خواهیم داد که برای رسیدن به این روبنای مناسبات اخیر به انجام يك انقلاب سوسیالیستی نیازمندیم و نه يك انقلاب دموکراتیک که بنا به تعریف لنین دارای ماهیت بورژوازی است. بهتر حال برای آنکه بتوانیم نظریه لنینی انقلاب را بهتر بشناسیم ، بخش های دیگری از آثار او را نقل می کنیم :

" ... اگر پرولتاریا توده های غیر پرولتر روستاها را به صادراتی زمین های مالکان بزرگ ارضی بگسند و اگر سلطنت را سرنگون کند ، در اینصورت دقیقاً انقلاب بورژوازی ملی " به انجام رسیده‌است. ... پرولتاریا بلافاصله از این خلاصی روسیه بورژوازی ، که از یوغ تزاریسم و قدرت مالکان بزرگ رها می یافته ، استفاده خواهد کرد ، نه برای کمک به دهقانان ثروتمند در مبارزه شان علیه کارگران کشاورزی ، بلکه برای به انجام رساندن انقلاب

سوسیالیستی در اتحاد با پرولتر های اروپا

(۲۰م، ج ۱۱، ص ۴۳۶، تاکید هازما)

در اینجا بروشنی دیده می شود که اولاً لنین انقلاب را در روسیه بورژوازی، انقلابی سوسیالیستی می داند (و بنابراین تر انقلاب دموکراتیک در ایران سرمایه داری تری مخالف با لنینیسم است) و ثانیاً حتی میان انقلاب بورژوازی و سوسیالیستی هم جدایی و فاصلهای قابل نیست و از انجام "بلافاصله"ی انقلاب سوسیالیستی سخن می گوید. (لنین همین اندیشه هارا سال ها بعد به "بلشویک های قدیمی - از نوع کامنف، استالین و... و رفقای فدائی - گوشزد می کند. رک. "نامه های از دور") .

جالب است که لنین در همان "دو تاکتیک... " که رفقای فدائی عبارات سرشته زده ای را از آن نقل کرده اند، در مخالفت با قطعنامه ی منشویک ها و توضیح قطعنامه ی بلشویک ها می نویسد :

" ((قطعنامه ی بلشویک ها)) اصول قدیمی و هنوز هم معتبر مارکسیسم (در باره ی ماهیت بورژوازی انقلاب دموکراتیک) را بعنوان مقدمه یا اصل موضوعی اولیه در نظر می گیرد و از آن وظایف مترقی طبقه ی پیشاهنگ را که در آن واحد هم برای انقلاب دموکراتیک و هم برای انقلاب سوسیالیستی می رسد، استنتاج می کند. " (۲۰م، ج ۹، ص ۳۴، تاکید ها ازماست) حتی در روسیه ی تزاری که انجام انقلاب دموکراتیک جزو وظایف پرولتاریا بشمار می رفت، لنین می گوید که این طبقه در همان زمان - "در آن واحد" - برای انقلاب سوسیالیستی نیز مبارزه می کند. اما رفقای فدائی، علی رغم اینکه خود را لنینیست می دانند، معتقدند که نه فقط در ایران سرمایه داری باید انقلاب دموکراتیک کرد، بلکه باید "مجددانه" آن را از انقلاب سوسیالیستی جدا کرد ! نظریه ی لنینی انقلاب در طی پراتیک مبارزاتی همچنان تعمیق یافت و او در ۱۹۱۵ از واحد بودن روند انقلاب سخن گفت :

" در جریان انقلاب سوسیالیستی، که باید آن را بعنوان یک عمل (اکت) واحد در نظر گرفت، وقوع انقلاب های سیاسی اجتناب ناپذیر است. . . "

(۲۰م، ج ۱۱، ص ۳۵۲)

و یکسال بعد نوشت :

" باید بتوانیم مبارزه برای دموکراسی و مبارزه برای انقلاب سوسیالیستی را یکسوی کرده و اولی را تابعم روسی گردانیم. اینست مسأله ی اساسی... و همچون یک "شبه ترسکیست" - یعنی لقب اهدائی رفقای فدائی به مارکسیست های انقلابی - به خود میگفت :

" و من به خود می گویم : مسأله ی عده (انقلاب سوسیالیستی) را از بنیاد بهر، آن را در درجه ی اول قرار بده، و همه ی مطالبات دموکراتیک را چنان مطرح کن که تابعم، هماهنگ و سرنخس برای آن باشند... "

(۲۰م، ج ۳۵، ص ۲۶۷، تاکید ها از خود لنین است)

و بالاخره برای آنکه نشان دهیم که چگونه - و نه فقط در اندیشه ی لنین، بلکه در پراتیک انقلاب نیز - وظایف گوناگون انقلابی در یک روند واحد بطور موازی و در اشتداد هم ("پاراللیسم") قرار می گیرند و باهم در می آمیزند، و چگونه حتی برخی جنبه های انقلاب دموکراتیک پس از انقلا

سوسیالیستی تحقیق می یابند، توجه رفقا را به نقل قول های زیر جلب می کنیم.
 در هشتمین کنگره حزب (مارس ۱۹۱۹) لنین اظهار می دارد:
 "در اکتبر ۱۹۱۷، ما قدرت را همراه با دهقانان در مجموع شان در دست گرفتیم. این يك انقلاب بورژوازی بود ((جا نخرید رفقای فدائی !!))، زیرا هنوز مبارزهی طبقاتی در روستا گسترش نیافته بود."

(م. ت. ج ۲۴، ص ۲۰۳، تاکید ها از ماست)
 "يكسال پس از انقلاب پرولتری در شهرهای بزرگ، و تحت تاثیر و بسا همكاری آن، انقلاب پرولتری در دورافتاده ترین روستاها نیز صورت گرفت."
 (ج. ۲۷، ص ۳۱۴، تاکید ها از ما)
 "در كسوری كه پرولتاریای آن مجبور بود قدرت را به كمك دهقانان بدست گیرد، در كسوری كه پرولتاریای آن نقش عامل انقلاب خرد بورژوازی را ایفا كرد ماست، انقلاب ما در مقیاس وسیعی يك انقلاب بورژوازی بود، البته تا هنگام سازماندهی كمیته های دهقانان فقیر، یعنی تا تابستان و حتی پاییز ۱۹۱۸." (ج ۲۴، ص ۱۵۵، تاکید آخر از لنین و سایر تاکید ها از ماست)

و بالاخره اینكه

"اصلاحات بورژوا دموكراتيك، يك محصول فرعی انقلاب پرولتری، یعنی انقلاب سوسیالیستی، هستند. علاوه بر این، كائوتسکی، هیلفرینگ، مارتف ((و رفقای فدائی و سایر طرفداران تز انقلاب دموكراتيك در جامعهی سرمایه داری)) نتوانسته اند این رابطه میان انقلاب بورژوا دموكراتيك و انقلاب سوسیالیستی پرولتری را درك کنند. اولی به دومی تغییر می یابد. دومی در مسیر خود، مسائل اولی را حل می كند. دومی حاصل عمل اولی را تحكیم و تقویت می كند. مبارزه فقط مبارزه است كه تعیین می كند دومی در چه حدودی می تواند از اولی فرا گذرد."

"ما مسائل انقلاب بورژوا دموكراتيك را در مسیر و در طی راه، همچون يك "محصول فرعی" عمل انقلابی عمده و حقیقی، پرولتری و سوسیالیستی خود، حل كردیم." (ج ۳۳، ص ۴۶، تاکید اول از ما و سایر تاکید ها از خود لنین است)

ما در بخش آخر مقاله نشان خواهیم داد كه رفقای فدائی می خواهند دقیقاً برعكس لنین و در تضاد آشكار با خط مشی لنینی - و البته منطبق بر "رهنمود" های استالین - مسائل انقلاب سوسیالیستی را از طریق يك انقلاب دموكراتيك حل كنند و "راه حل" ایشان در واقع به همانجا ختم می شود كه "راحل" های استالین و مائو و طرفداران!

به اعتقاد ما، در عصر كونی، در دوران جهانی شدن سرمایه، بهنگامیكه نه فقط زیربنای اقتصاد جامعهی ایران بلکه رویشای سیاسی آن نیز دارای جنبه های كاپیتالیستی است، سخن گفتن از ضرورت انجام يك انقلاب دموكراتيك و تبدیل آن به انقلاب سوسیالیستی، از بیخ و بن غلط است. نظریه اعتلا و تبدیل انقلاب بورژوا دموكراتيك به انقلاب سوسیالیستی شعلق به جامعه ای با مشخصات روسیستی

اوائل قرن بیستم است و نه جامعه‌ای با مشخصات ایران کنونی. انقلاب ایران انقلابی سوسیالیستی است که در مسیر خود وظایف دموکراتیک را — که نه بورژوازی و نه خرد بورژوازی هیچکدام دیگر قادر به انجام آن نیستند — انجام خواهد داد. انقلاب اجتماعی ایران یا انقلاب سوسیالیستی خواهد بود و یا انقلاب نخواهد بود.

* * *

ایراد دیگری که رفقای فدائی به س. و. ک. می‌گیرند، بر نقل قول زیر مبتنی است:

"ماضوری می‌دانیم که به یک ایراد متدولوژیک از نقطه نظر اصطلاحی که لنین بکار برده است اشاره کنیم و آن اصطلاح دیکتاتوری دموکراتیک پرولتاریا و دهقانان و عبارت دیگر وارد کردن مفهوم دیکتاتوری دو طبقه است. . . ."

(نشریه مذکور، ص ۱۲، تأکید ها از ماست)

رفقای فدائی پس از "تجسبات" نادرستی نظرات س. و. ک. در بخش اول، می‌نویسند:

"اما به بخش دوم، یا ایراد متدولوژیک رفقای وحدت کمونیستی بپردازیم که معتقد است لنین دست به یک اشتباه تاکتیکی و مخدوش نمودن مفاهیم "وحدت پرولتاریا و دهقانان" یا دیکتاتوری دموکراتیک پرولتاریا و دهقانان زده است. "بنظر می‌آید" لنین تفاوت این دو موضوع را نفهمیده است؟! اما ببینیم لنین در این مورد چه می‌گوید. . . ." ((تأکید ها از ماست))

قبل از اینکه ببینیم لنین چه می‌گوید، بهتر است ببینیم رفقای فدائی چه گفته‌اند و چه کرده‌اند. ایشان صاف و ساده در منظور س. و. ک. دست می‌برند تا بتوانند آن را بگویند. س. و. ک. می‌گوید که به اصطلاحی که لنین بکار برده ایراد دارد، رفقای فدائی منظور او را تحریف کرده و وی را متهم می‌سازند که معتقد است لنین "دست به یک اشتباه تاکتیکی" زده است و "تفاوت این دو موضوع را نفهمیده است"! آنگاه گویی هیچ اتفاقی نیخاده است یک سری نقل قول از لنین می‌آورند و سرانجام "شاست" می‌کنند که:

"بنابراین بنظر می‌آید واقعا لنین به دیکتاتوری دموکراتیک پرولتاریا و دهقانان معتقد بوده و بروی دیدگاه استراتژیک به انقلاب از این‌واژه استفاده می‌نموده است. بقول خود رفقا ((س. و. ک.)) پاره‌ای از انتقادات ترسکی در "چشم انداز ها . . ." به لنین استراتژی‌گمان بوده است."

از این "مزه پسرانسی" آخری می‌گذریم (هنگامیکه کسانی پیدا می‌شوند که به شیوه‌ای "به در بگو تا دیوار بشنود" متوسل می‌شوند، ما جز اینکه بگوییم "این نیز بگذرد" کاری نتوانیم کرد). مسأله‌ای اساسی اینست که رفقای فدائی روشی را کیش خود قرار می‌دهند که براستی در شأن کسانی که خود را اگر نه مارکسیست، لاقبل "فدائی خلق" می‌نامند، نیست: تحریف، تحریف و تحریف و سپس انتقاد از نظرات تحریف شده! اما رفقا در جاهی که برای دیگران گداهند، خود گرفتار می‌آیند. علتش هم روشن است: هنگام کندن چاه، از آنجا که مثل کبک سرخورد را زیر برف کرد می‌بوند تا کسبیبی نبیندشان، در واقع زیر پای خود را خالی می‌کردند: نقل قول‌هایی که رفقا برای اثبات اعتقاد لنین به استراتژیک بودن دیکتاتوری دموکراتیک پرولتاریا می‌آورند، دقیقا علیه خودشان است:

"دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا و دهقانان البته فقط یک وظیفه گذرنده

و موقتی سوسیالیست هاست... (تاکید از ما)

استراتژی گذرنده و موقتی ! حتما ابداع جدیدی است ! و بهبود خواهد بود اگر خواننده گمان برد که این لغزش ظنی بیش نیست . رفقای فدائی واقعا به "گذرنده و موقتی" پیوند "استراتژی" های خویش معتقدند . معلوم نیست اگر "استراتژی" شان "گذرنده و موقتی" است ، تاکیك هایشان چه خلصتی دارد ؟ !

حال بهتر است ببینیم خود لنین در این مورد چه می گوید . اولاً دیكتاتوری دموکراتیک پرولتاریا و دهقانان برای لنین صرفاً جنبه‌ی تاکتیکی دارد و بهمین جهت است که وی در آوریل ۱۹۱۷ بدون اینکه دچار تناقضی شود ، این تاکیک را با توجه به تغییرات اوضاع سیاسی و طبقاتی کار می گذارد و جالب است که تیتراثری که وی به تشریح نظر خود در آن می پردازد ، " درباری تاکیک ها " است . ثانیاً ، و این مهتر است ، در نظر لنین ، دیكتاتوری پرولتاریا و دهقانان ، نه يك نهاد سیاسی و نه يك شکل حکومتی ، بلکه صرفاً فرمولی است که مبین يك رابطه است :

" دیكتاتوری انقلابی دموکراتیک پرولتاریا و دهقانان " هم اینک دیگر در انقلاب روسیه تحقق یافته است (البته تحت شکلی معین و تا درجه‌ای معین) ، زیرا این " فرمول " فقط رابطه میان طبقات را پیش بینی می کند و نه يك نهاد سیاسی متعین را که به این رابطه و به این همکاری مادیت دهد . (ج ۲۴ ، ص ۳۰ ، تاکید های یک خطی و دوخطی از خود لنین است .)
می بینیم که خود لنین نیز معتقد است که د. د. د. پ. د. د. يك نهاد سیاسی نیست که همکاری پرولتاریا و دهقانان را مادیت بخشد . مسأله مهم ، ضرورت این همکاری است و نه تشکیل يك حکومت طبقاتی مشترک .

حال ببینیم س. و. ک. در این مورد چه گفته است که به غضب رفقای فدائی گرفتار شده :
"... چنانکه گفتیم برای لنین ، انقلاب روسیه بصورت انقلاب پروزوا دموکراتیک شروع می شد . عمده‌ی شرکت کنندگان در آن را نه بوزواری و پرولتاریا بلکه پرولتاریا و دهقانان تشکیل می دادند . او آلترناتیو دهقانان را (بر خلاف منشویک هایس که بر بوزواری تکیه می کردند) تبلیغ می کرده این بینش همانطور که گفتیم مهر تابید و اثبات تاریخی خورد ، معجزه‌ها ضروری می دانیم که به يك ایراد ضد ولوزیک از نقطه نظر اصطلاحی که لنین بکار برد ما مست اشاره کنیم و آن اصطلاح " دیكتاتوری دموکراتیک پرولتاریا و دهقانان " و به عبارت دیگر وارد کردن مفهوم دیكتاتوری و طبقه است . ما همانطور که گفتیم به مسأله‌ی ضرورت اتحاد دهقانان و پرولتاریا در روسیه که از طرف لنین مطرح شد ، اعتقاد داریم و این امر که این اتحاد بر مبنای دموکراتیک (ضد فئودالی) است نیز مورد پذیرش ماست ، ولی اتحاد دموکراتیک را دیكتاتوری خواندن بنظر ما يك تصاح است . اعمال دیكتاتوری يك طبقه به انهدام نظام کهن خلاصه نمی شود (جنبه‌ی سلبی آن) بلکه ایجاد نظامی جدید (جنبه‌ی ایجابی) را هدف دارد . دیكتاتوری معادل اعمال قدرت و خواست طبقاتی جهت ایجاد نظامی نوین است . در این

حال باید پرسید چه نظام نویی است که هم طبقی دهقان و هم طبقه‌ی کارگر طالب آن است؟ ما قبلاً اشاره کردیم که لنین خود مانند هر مارکسیست اصول دیگری دهقانان را بمثابة يك طبقه خواهان برقراری سوسیالیسم نمی‌داند و به مسأله تضاد آنان با کارگران "حتی نه بعداً بلکه در عین حال" واقف است. تقوای طبقه‌ی دهقانان، مالکیت خصوصی قطعه زمینی است و حال آنکه خواست طبقه‌ی پرولتاریا نفی هر نوع مالکیت خصوصی است. دهقان و کارگر در منهدم کردن نظام کهن متحدند ولی برای برقراری نظام نوین بمثابة طبقات مقابل هم می‌ایستند. نقل قول لنین را تکرار می‌کنیم: "ما از دهقانان بطور کلی علیه مالکین زمین حمایت می‌کنیم و بعداً (نه بعداً بلکه در عین حال) از پرولتاریا علیه دهقانان بطور کلی حمایت می‌کنیم." (ج ۹، ص ۲۳۴) بنا بر این اتحاد دهقانان و پرولتاریا در انهدام نظام کهن را دیکتاتوری دموکراتیک دهقانان و پرولتاریا نمی‌توان خواند. اینها همانقدر که در انهدام نظام کهن متحدند، در ساختن نظام جدید که وجه دیگر دیکتاتوری است، مقابل هم می‌ایستند. تضاد دارند. دیکتاتوری آراء متضاد غیر ممکن است. بیا این دیکتاتوری می‌کند و یا آن (و بقول لنین از پرولتاریا علیه دهقانان بطور کلی حمایت می‌کنیم). دیکتاتوری دوطبقه غیر ممکن است و اطلاق چنین اصطلاحی ناممکن است - اگرچه تأیید می‌کنیم که ما با محتوای نظری لنین یعنی اتحاد آنها ولی حمایت از پرولتاریا علیه دهقانان (در موارد تضاد) توافقی کامل داریم. ما بخواهی توجه داریم که بسیاری از کسان با نشان دادن ایراد این اصطلاح (و آنهم نه بدرستی) سعی در نفی محتوای تئوری لنین می‌کنند. این در بهترین حالت معرف نادانی و در بدترین حالت فریبکاری آنان است.

(" انقلاب سوسیالیستی یا دموکراتیک "، ص ۴۷ و ۴۸)
و حالا ما باید بگوئیم که کسانی هم پیدا می‌شوند که با پافشاری بیجا - به منظور اثبات لنینیت بودن خود! - بر این اصطلاح نادرست، محتوای تئوری لنین را نفی می‌کنند. بهر حال همانطور که دیدیم، برخلاف انتهای که رفقای فدائی به س. و. ک. می‌زنند، این سازمان نه با محتوای نظر لنین مخالف است، نه معتقد است که لنین اشتباه تأکیدی کرده و نه بر آنست که استراتژی او نادرست بوده است. ایراد، ایرادی صرفاً ترمینولوژیک (که رفقای س. و. ک. سهواً آن را " متدولوژیک " نگاشته‌اند)، ایرادی به اصطلاح، به ترمیم، به تفسیری است که لنین به محتوای نظر خود داده، و این ایراد گرفتن هم کاملاً موجه است، زیرا علاوه بر دلایل ذکر شده در فوق از جانب س. و. ک. استالین و مائو و گلبی جریان‌های پرولیت و انحرافی با تکیه بر همین اصطلاح و بدون درک محتوای تئوری لنین، در مارکسیسم تحریف کرده و دیکتاتوری دو یا چند طبقه را نه دیگر همچون لنین بعنوان يك فرمول بلکه بعنوان يك محتوای واقعی ارائه داده و حتی آن را راهنمای استراتژیک خود قرار داده‌اند. (" دیکتاتوری چند طبقه " مائو تسه تون، " جنبه خلق " استالین، " دولت تمام خلقی " خروشچف و بالاخره " جمهوری دموکراتیک خلقی " فدائیان و " پیکار " و سایرین ...)
و اینک برای آنکه توافقی میان نظرات لنین و س. و. ک. را بطریقی روشن‌تر نشان دهیم،

از خواننده می‌خواهیم که به نقل قولی از لنین توجه کند (خواننده ما را خواهد بخشید که مجبوریم اینقدر نقل قول بیاوریم ، هنگامیکه کسانی پیدا می‌شوند که جز نقل قول تحریف شده و صادره شده برای اثبات مدعاهای خود حسیسهای ندارند ، آوردن نقل قول‌های کامل ... و بنابراین طولانی - اجتناب ناپذیر می‌شود) :

" یکی از ایراد هایی که به شعار " دیکتاتوری انقلابی دموکراتیک پرولتاریا و دهقانان " گرفته می‌شود اینست که دیکتاتوری مستلزم " وحدت اراده " است . . . حال آنکه میان پرولتاریا و خردمبوروازی وحدت اراده‌ای نمی‌تواند وجود داشته باشد . این ایراد بی‌پایه است ، زیرا هر برداشتی تجربیدی و متافیزیکی " از " وحدت اراده " مبتنی است . اراده می‌تواند در یک رابطه ، واحد باشد و در رابطهای دیگر نباشد . فقدان وحدت در مسائل سوسیالیسم و در مبارزه برای سوسیالیسم ، ناشی از وحدت اراده در مسائل دموکراسی و در مبارزه برای جمهوری نیست . فراموش کردن این موضوع ، فراموش کردن تفاوت منطقی و تاریخی میان انقلاب دموکراتیک و انقلاب سوسیالیستی است ، فراموش کردن خصلت تمام خلقی انقلاب دموکراتیک است : خصلت " تمام خلقی " تا آنجا که انقلاب دموکراتیک نیازها و مطالبات تمامی خلق را برآورده می‌سازد ، متضمن " وحدت اراده " است . اما در فراسوی محدودی دموکراسی ، دیگر حرفی هم از وحدت اراده میان پرولتاریا و بورژوازی دهقانی نمی‌تواند در میان باشد . " (ج ۹ ص ۸۱ ، تاکید های یک خطی از ما و تاکید های دوخطی از لنین است)

به این ترتیب می‌بینیم که هیچ تناقضی میان محتوای نظر طرفین وجود ندارد . لنین نظر کسانی را که معتقدند در هیچ موردی میان پرولتاریا و دهقانان وحدت اراده وجود ندارد رد کرده و می‌گوید که در رابطه با مبارزه دموکراتیک (ضد فئودالی ، ضد تزاریم) این وحدت می‌تواند وجود داشته باشد (وحدت اراده‌ای که بنابراین استراتژیک نیست) . سه و ک . نیز می‌گوید که این اتحاد . . . مورد پذیرش ماست . لنین می‌گوید که در فراسوی مبارزه دموکراتیک و در مبارزه برای سوسیالیسم (که اساس استراتژی پرولتاریا را تشکیل می‌دهد) ، میان پرولتاریا و دهقانان وحدت اراده نمی‌تواند وجود داشته باشد و آنان با یکدیگر مبارزه طبقاتی خواهند کرد . سه و ک . نیز می‌گوید که دهقان و کارگر در رابطه با " برقراری نظام نوین (سوسیالیستی)) مقابل هم می‌ایستند ."

ایران سه و ک . به لنین اینست که واژهی " دیکتاتوری " را صرفا در جنبه‌ی سیاسی و انتفاعی آن مورد نظر قرار داده ، یعنی آن را در رابطه با اتحاد کارگران و دهقانان برای سلب قدرت از مالکان ارضی و تزاریم ، برای انهدام و نفی نظام کهن ، در نظر گرفته و جنبه‌ی ایجابی و اثباتی آن را در فرمولبندی خود مورد توجه قرار نداده است . وظیفه‌ی یک دیکتاتوری فقط مبارزه با نظام گذشته و حامیان آن نیست ، بلکه ساختن نظام نوین نیز هست . دیکتاتوری ، یعنی اعمال کردن (دیکته کردن) اراده ، و بقل لنین هر چند کارگران و دهقانان " در یک رابطه (نفی نظام گذشته) " با هم وحدت اراده دارند ، اما " در رابطهای دیگر (ساختن نظام آینده) " فاقد این وحدت اراده هستند . پس آیا اشکالی دارد که فرمول لنین را در رابطه با بیان منظوره خود وی نارضا بدانیم و در پی تصحیح آن باشیم ؟ احتمالا از نظر رفقای فدائی ، آری ، اشکال دارد ، زیرا با این کار مذموب مقصدی

"مارکسیسم-لنینیسم" - که طبق نص صریح، مذهب لایتنیر است! - "بدعت" خواهیم گذاشت و این "معصیت کبیره" ای است! ولی ما، یعنی مارکسیست های انقلابی، نه مسلمانیم و نه "مارکسیست مذهبی". مارکس، انگلس و لنین نیز چنین نبودند و از این نوع "معاصی کبیره" زیاد کردند! در ضمن به یاد داشته باشیم که خود لنین نیز سرانجام فرول "دیکتاتوری دموکراتیک پرولتاریا" و دهقانان را کنار گذاشت و دیگر از آن هیچ استفاده ای نکرد.

* * *

انتقاد دیگری که از نظرات س. و. ک. می شود، چنین است:

"بنظر ما رفقای سی که در مورد جامعه ی برامیداری وابستگی ایستوران انقلاب اجتماعی سوسیالیستی را مطرح می نمایند، درک علی از مفهوم وابستگی که خلصت تعیین کننده ی این سیستم است ندارند و این وابستگی اقتصادی را در مواردی تا حد وابستگی آمریکا به اروپا تنزل می دهند." "وحدت کمونیستی" در "طرحی بر بورژوازی ملی" صریحا این قضیه را اعلام می نماید." (همان نشریه، ص ۱۳، تاکید از ماست)

براستی که در اینجا دیگر نمی توان صرفا از شیوه ی تحریف استالینی نام برد: ایمن دین کیشوتیسم است! اختراع اشباح خیالی و مبارزه ی ایضا خیالی با آن ها! قبل از توضیح مفصل ترقضیه فقط تذکر می دهیم که در مقالهی نامبرده از طرف رفقای فدائی، هرگز چنین خرجهای گفته نشده است و رفقای فدائی دروغ می گویند، و اینبار صریحا.

اما ببینیم اصل قضیه چیست. در سال ۱۳۵۲، نوشته ی تهیه شده بود با عنوان "طرحی تحقیقی درباره ی بورژوازی ملی ایران". نویسندگی این طرح، خود رفقای فدائی بودند. در بهمن ۱۳۵۳، از طرف رفقای س. و. ک. در پاسخ به نوشته ی مذکور مقالهای تهیه و در اختیار سچفا گذاشته شد تحت عنوان "تذکرانی درباره ی "طرحی تحقیقی درباره ی بورژوازی ملی ایران". این پاسخ سه سال بعد یعنی در آذر ماه ۱۳۵۶ بصورت ضمیمه در دفتر "بحران جدید سیاسی و اقتصادی رژیم و نقش نیروهای چپ" از انتشارات س. و. ک. انتشار خارجی یافت. رفقای فدائی این حقایق را بخوبی می دانسته اند اما در عین حال حدس می زدند - وجه حدس نادرستی - که دیگران نمی دانند! البته ممکن است که هواداران جدید سچفا و کسانی که بعد از انقلاب سیاسی بهمین به کار سیاسی روی آورده اند، از گذشته ها بی خبر باشند و شاید بهمین علت است که رفقای فدائی گمان بردند که می توانند بنا به سه مصلحت وقت هر چه خواستند بگویند و هر نادرستی توانستند سرهم کنند! شاید ایشان خیال می کرده اند که دیگر کسی ممکن نیست سراغ آن نوشته ها برود و شاید بهمین علت است که عنوان مقاله را ناقص ذکر کرده و مرجع و مأخذی هم برای آن نیاوردند. چون اگر کسی سراغ نوشته های فوق الذکر برود، آنگاه "اسراری که نباید" برملا خواهد شد و عرق های شرم بر پیشانی خواهد نشست! آنگاه خواننده خواهد فهمید که همین کسانی که امروز دست پیش گرفته اند تا عقب نیفتند، در همان مقالهی "طرحی تحقیقی درباره ی بورژوازی ملی ایران" تزهایی ارائه می دادند انحرافی ضد مارکسیستی و مایع سازش طبقاتی و آنهم نه سازش با "دهقانان" بلکه با بورژوازی - البته "ملی"! آنان می خواستند در مبارزه علیه رژیم شاه مناطق آزاد شده ی بوجود آورند و آنگاه

"باید به بورژوازی ملی کمک کنیم تا قسمت عمدی تولید و توزیع مناطق

آزاد شده و تجارت با مناطق تحت سلطه دشمن را برعهده گیرد.

(به نقل از دفتر "بحران جدید" ص ۸۱)

یعنی مبارزه کنیم، کشته بدهیم، مناطقی را آزاد کنیم و بعد دوستی تقدیم به بورژوازی "ملی" کنیم و اسم خودمان را هم بگذاریم "مارکسیست - لنینیست"!

کسانسی که امروز مدعی می شوند که بنظر س.و.ک.، "مبارزه با امپریالیسم، مبارزهای ضد استعماری دموکراتیک بوده و یک "انقلاب سیاسی" می باشد"، کسانی که این دروغ را می گویند و سپس سه چهار صفحه کاغذ را سیاه می کنند تا ثابت سازند که این نظر غلط است، آیا این کسان در همان پاسخ سال ۳۰ که امروز آن را تحریف می کنند نخواندند که این خودشان بودند که این نظرات نادرست را داشته اند و این س.و.ک. بودیست که همین ایراد را به آنان می گرفت است:

"رفقا ((ی فدائی)) باید توجه داشته باشند که جنبش رها نیخش صرف، در مورد استعمار کهن صدای داد و معنای واقعی آن مبارزه با امپریالیسم نیست". (همانجا، ص ۸۰)

و هنگامیکه رفقای فدائی با "جد اکردن مبارزات ضد امپریالیستی و مبارزات طبقاتی" - سازشکارانه "کمک به بورژوازی ملی" را صادر می کردند، رفقای س.و.ک. به آنان تذکر می دادند که:

"کمونیست ها برای انجام مبارزه طبقاتی سازماندهی می کنند و انقلاب طبقاتی در مرحلهی فعلی و در عصر فعلی خصیصه ضد امپریالیستی هم دارد، یعنی نمی توان بدون مبارزه با امپریالیسم مبارزه طبقاتی کرد، در عین حال بدون انجام مبارزه طبقاتی هم مبارزه ضد امپریالیستی ممکن نیست". (همانجا، تاکید از متن اصلی است)

و تداوم همین نظرات بود که به شعار اصولی "مبارزه با امپریالیسم جدا از مبارزه با سرمایه داری نیست" از جانب س.و.ک. منجر شد. حال چرا رفقای فدائی اصرار دارند از نظرات س.و.ک. شبح بسازند و سپس برای این شبح خود ساخته شمشیر بکشند، بخود دارند و سرانجام درون کثورت و ارشاد ایشان اصرار دارند که در رد نظرات - تحریف و قلب شدی - س.و.ک. بنویسند "مبارزه ضد امپریالیستی فی نفسه با مبارزه طبقاتی توأم می باشد و انصاف کنند که این سازمان این نظریه را قبول ندارد، حال آنکه خودشان چه در عمل و چه در تئوری منکر این واقعیت اند. نه رفقا! بیپوده نگوشتید از نظرات س.و.ک. آئینه ای برای نظرات سازشکارانه خودتان بسازید و آنگاه به مبارزه با آن بپردازید، چه گفته اند: خود شکن، آئینه شکن خطاست. اگر حرفی برای گفتن ندارید، اگر نقدی برای نوشتن ندارید، مجبور نیستید که "جیز" بنویسید!

* * *

به "مرحله"ی بعدی انتقاد رفقای فدائی می رسم:

"رفقا ((ی س.و.ک.)) می گویند "انقلاب اجتماعی در ایران انقلاب سوسیالیستی است، اما یک مرحله انقلاب سیاسی (دموکراتیک) را مقدّما طی خواهد کرد. این انقلاب سیاسی در واقع باید به استعمار پایان بخشد".

تو گویی استعمار فقط در قدرت حاکمه جلوه دارد که از طریق انقلاب سیاسی بدان خانه می بخشند" و الخ (تاکید از صاست)

حقا که رفتار روی استالین را سفید کرده اند. زمانی استالین برای آنکه بگوید ترسکی هرگز با لنین همراهی نکرد است، دستور داده که عکس وی را که همراه لنین ایستاده بود رتوش کرده و از عکس عکس لنین پاک کنند. به این ترتیب "ثابت" شد که نه فقط ترسکی هرگز با بلشویک ها نبوده است، بلکه اصلا با آنها عکس هم نگرفته است! امروز پیروان و شاگردان "آموزگار کبیر" روش وی را "ارتقا-معکوس" داده و با رتوش کردن نظرات خود، آن را بعنوان نظرات "شبه ترسکیست" ها جامی زنند و باین ترتیب می خواهند "ثابت" کنند که "شبه ترسکیست" ها هم همان خرعبلات استالینیست ها را می گویند! خدایا! - چرا خدایا، استالین! - به تو پناه می بریم از گزند این "بند شاگردان" ات، "عکس" ما را از کار ایشان پاک فرما!

س. و. ک. هرگز و در هیچ جا نگفته است که قبل از انجام انقلاب سوسیالیستی، "یک مرحله انقلاب سیاسی (دموکراتیک) مقدّمات می خواهد" شد. هرگز و در هیچ جا نگفته است که انقلاب سیاسی الزاما یعنی انقلاب دموکراتیک. هرگز و در هیچ جا مدعی نشده است که "انقلاب سیاسی باید (و یا حتی می تواند) به استعمار پایان بخشد". این ها همه دروغ است و راستش این دروغ ها هم، هم راست هستند و هم راست! "راست" هستند چون براسی خود رفتاری فدائی به آن ها معتقدند، و راست هستند چون خط مشی راست روانه را تبلیغ می کنند.

اگر ما بخواهیم در رد این دروغ های راست از س. و. ک. نقل قول بیاوریم، مقالهای حاضر بیش از حد طولانی خواهد شد. اینست که در اینجا طریقی موجز از نظرس. و. ک. ارائه می دهیم و از خواننده می خواهیم که برای توضیح بیشتر به نوشته های خود س. و. ک. (بویژه "انقلاب سوسیالیستی یا دموکراتیک"، "نقدی بر نظرات سازمان روزندگان"، "نقدی بر نظرات سازمان پیکار") مراجعه کند. س. و. ک. همواره بر این بوده است که تنها انقلاب اجتماعی ایران، انقلاب سوسیالیستی است. یعنی تنها انقلابی که می تواند در روند اعتدالی خود به درگونی بنیادی مناسبات اجتماعی در جهت محور استعمار بینجامد، انقلاب سوسیالیستی است. نقطه عطف سیاسی این انقلاب، کسب قدرت سیاسی توسط پرولتاریا است.

اما اعتقاد به انقلاب سوسیالیستی، بمعنای آن نیست که خیزش آینده ی پرولتاریا الزاما به کسب قدرت سیاسی توسط وی منجر خواهد شد. مطلب اخیر نیز به نوبه خود به معنای آن نیست که قبل از کسب قدرت سیاسی توسط پرولتاریا، الزاما باید جامعه مرحله یا مراحلی از انقلاب های سیاسی را طی کند. مسئله این است که با توجه به شرایط مبارزه ی طبقاتی، درجه ای آگاهی و تشکّل پرولتاریا و تناسب قوای طبقاتی، ممکن است جامعه قبل از تصرف قدرت توسط پرولتاریا، شاهد یک یا چند تغییر سیاسی در قدرت حاکمه باشد. این گونه دست به دست شدن قدرت سیاسی را که بخودی خود از محدودی نظام سرمایه داری فراتر نمی رود، می توان انقلاب سیاسی خواند. انقلاب سیاسی بنا بسه شرایط مشخصی که در آن صورت می گیرد، بنا به شدت و ضعف شرکتز مستقل و یا غیر مستقل پرولتاریا در مبارزه ی اجتماعی و سیاسی، و بنا به تناسب قوای طبقات محارب، می تواند در تسریع و یا کند کردن روند انقلاب سوسیالیستی مؤثر افتد. تنها پراتیک انقلاب، تنها مبارزه و فقط مبارزه است که تعیین می کند این روند چقدر طول خواهد کشید و چقدر پیچ و خم خواهد داشت.

وابستگی مناسبات تولیدی ایران به امپریالیسم، وابستگی ماهوی سرمایه داری ایران است که در سرمایه داری جهانی ادغام شده است. قطع این وابستگی بدون ضربه زدن به بنیانهای ساختاری سرمایه داری ایران و در هم شکستن آن ممکن نیست و این نیز تنها از عهدی انقلاب سوسیالیستی برمیآید.

تمامی آن دورانی که به تسخیر قدرت سیاسی توسط پرولتاریا منجر می شود، دوران تدارک انقلاب سوسیالیستی است، یعنی دورانی که در آن وظیفه ی کمونیست ها بسیج و تشکیک کردن پرولتاریا در جهت کسب قدرت سیاسی، از طریق شرکت مستقل و با برنامه در هر حرکت انقلابی، از طریق بالا بردن امکان همبستگی پرولتری در عمل انقلابی، از طریق غنا بخشیدن و تعمیق مبارزه ی طبقاتی و محتوا و بُرد مطالبات توده های است، در جامعه ی سرمایه داری هدف کمونیست ها نمی تواند انجام يك "انقلاب دموکراتیک" باشد و سخن گفتن از ضرورت چنین انقلابی یا نشانه ی جهان است و یا عواملی و احتمالات هر دو. هدف اساسی، استراتژیک، در هم شکستن دولت بورژوازی و استقرار دیکتاتوری پرولتاریا و از این طریق کمک به برآمد جامعه ی کمونیستی است. رسیدن به این هدف، البته می تواند از "مرحله" های متفاوتی بگذرد، معینا این "مراحل" را نباید تثبیت کرده و قالب هایی از آنها ساخت که الزام پرولتاریا باید از آنها بگذرد. آنچه اهمیت دارد اینست که کمونیست ها همواره برای تدارک و انجسام انقلاب سوسیالیستی مبارزه خواهند کرد، و هر آنجا که بواسطه ی ضعف آگاهی و تشکیک پرولتاریا و سبک بودن کفای نیروهای انقلابی در تناسب قوای طبقاتی با مراحل از مبارزه مواجه شدند که نمی توانست مستقیما به تسخیر قدرت توسط پرولتاریا منجر گردد (مورد قبل از سقوط رژیم شاه و وضعیت کمونی) وظیفه دارند که با شرکت فعالانه در این مبارزات، با جلوگیری از تثبیت قدرت حاکمه، با بهرمگیری از شرایط مناسبی که مبارزه و پیروزی مبارزه ی گسترده ی توده های فراهم می آورد، مسیر حرکت مبارزاتی را در جهت هدف استراتژیک خود مست دهند و در تناسب قوای طبقاتی که را بسود پرولتاریا سنگین سازند.

حال چرا رفقای فدائی اصرار داشتند در واقعیت نظرات س.و.ک. دست ببرند و سپس چندین صفحه از نوشته ی خود را به اثبات نادرستی این نظرات تحریف شده و اثبات اینکه وابستگی اساسا امری اقتصادی است اختصاص دهند؟ پاسخ شاید این باشد که ایشان نمی توانستند از خود نظرات س.و.ک. انتقاد کنند، توان تئوریک آن را نداشتند، و حتی هنگامی هم که می خواستند تحریف کنند چنان از لحاظ تئوریک فقیر بودند که به ابتدال در غلطیده و مدعی شده اند که س.و.ک. منکر آنست که وابستگی ایران به امپریالیسم اساسا اقتصادی است و میخواهد با انقلاب دموکراتیک به استعمار پایان بخشد! زیرا رفقا می دانند که هر کس با القای مارکسیسم آشنا باشد بلافاصله با خواندن چندین فصول (و در صورتی که باور کند رفقا راست می گویند) با آنها همصدا شده و خواهد گفت آری، س.و.ک. اصول اولیه را هم زیر پا گذاشته است. باین ترتیب، ترتیب "تحریف" داده خواهد شد!

نمونه ی دیگر این "ترتیب دادن" ها آنجا نمودار می شود که رفقای فدائی در تداوم پیگیرانه "مراحل انقلابی" - "انقلاب از ریشه ی قلب" بمعنی جعل کردن، تحریف کردن! - این اتهام را به س.و.ک. می زنند که رابطه ی زیر بنا و روبنا را درک نکرده است. این نیز می تواند "معصیت کبیرای" باشد. ببینیم قضیه چیست:

"البته از نظر کسانی که اقتصاد را تعیین کننده ندانند و بنویسند:

"قاعدا به گفتن نیازی نیست، معینا برای باقی نگذاشتن جای ابهام تاکید می کنیم که در معادله ی فوق علی القاعده شرایط مادی تولیدی جامعه (زیر بنا) عامل مهم - و نه العکس - را تشکیل می دهد، ولی گاه نیز عکس آنست" (("انقلاب سوسیالیستی یا دموکراتیک،

ص ۳۴ ، تاکید اول از متن اصلی و تاکید دوم از رفقای

فدائی است.))

این امکانپذیر است که بدون زمینه مادی سوسیالیسم آغاز شود. این تحریف در ماتریالیسم تاریخی باید توسط تمام انسان که معتقدند "تنها انقلاب اجتماعی عصر، انقلاب سوسیالیستی است" صورت پذیرد تا نقیصه شرایط مادی انقلاب سوسیالیستی در جوامع گوناگون بدین وسیله جبران شود. اما لنین در مورد نقش اقتصاد (زیر بنا) چه می نویسد: "...

(همان نشریه، ص ۱۸، تاکید آخر از ماست)

باز هم پیش از آنکه ببینیم "لنین چه می نویسد"، بهتر است ببینیم س. و. ک. چه نوشته است و نقل قول فوق را در چه رابطهای گفته است و رفقای فدائی این بار چه بلاسی سر نقل قول او آورد هاند. در نظر س. و. ک. شرایط مادی انقلاب سوسیالیستی را وجود مناسبات تولیدی سرمایه داری جهانی تشکیل می دهد (برای توضیح بیشتر و تفاوت شرایط مادی و شرایط عینی انقلاب، ر. ک. دفتر "انقلاب سوسیالیستی یا دموکراتیک"). این سازمان در بخش "رابطه دیالکتیکی شرایط مادی و آگاهی" از دفتر فوق الذکر، سه بخش را در این رابطه مشخص می کند. بخش اول - معتقد به ماتریالیسم اقتصادی - نظریهای دارد مشابه با مشویک ها، کائوتسکی و سایر کسانی که امکان انقلاب سوسیالیستی را بسه درجهی بالای رشد نیروهای مولد و سطح بالای تکامل صنعتی جامعه توسط بورژوازی، مشروط می کنند. بخش دوم، از قضا، همان بینشی است که رفقای فدائی، س. و. ک. را به داشتن آن متهم می کنند. بر اساس این بینش بدون توجه به شرایط و زمینه مادی می توان سوسیالیسم را برپا ساخت، و س. و. ک. در این مورد می گوید:

"... آنها می که بدون توجه به شرایط و زمینه مادی، به خیال استقرار

نهایی سوسیالیسم هستند نیز رو یا زدگانی بیش نیستند" (همان دفتر، ص ۲۷) و سپس مائوئیست ها را از جمله طرفداران این بینش می شمارد. نقل قولی که رفقای فدائی از این دفتر در آورد هاند، در متن اصلی درست پس از مشخص کردن ورد دو بینش انحرافی مذکور آمده است و از قضا هدفش مشخص کردن و تایید ماتریالیسم تاریخی و دیالکتیکی است. اما رفقای فدائی بنابه عادت ناپسند همیشگی شان از س. و. ک. نقل قول زد هاند تا بتوانند س. و. ک. را متهم به "تحریف در ماتریالیسم تاریخی" کرده و او را معتقد به این نظریه انحرافی جلوه دهند که "سوسیالیسم می تواند بدون زمینه مادی آغاز شود". س. و. ک. پس از نوشتن چندین صفحه در توضیح منظور خویش، پس از آنکه تذکر می دهد که اگر انقلاب سوسیالیستی صورت گیرد، روند پدیداری روابط سوسیالیستی می تواند آغاز شود اما پیروزی سوسیالیسم، هم به صنعتی شدن کشور، هم به گسترش آگاهی سوسیالیستی و هم به روند پیروزمندانه انقلاب جهانی وابسته است، پس از آنکه ابراز می دارد که پیروزی سوسیالیسم در یک کشور چیزی جز یک شوخی تاریخی نیست، و پس از اشاره به امکان شکست پرولتاریا در صورت فراهم نبودن شرایط تاریخی و بالاخره پس از توضیح نظرات مارکس در این مورد و ... می نویسد:

"امکانات رشد جامعه، میزان آگاهی کونیست ها، عمل پرولتاریای جهانی و ... عوامل مهمی هستند که توأم با این کوشش، برآیند کار - پیروزی یا شکست ((و نه طبق ادعای رفقای فدائی "سوسیالیسم بدون زمینه مادی")) - را تعیین می کنند. اگر به این حقیقت باور داشته

باشیم که در این دوران ، سوسیالیسم و تنها سوسیالیسم است که مترقی است ، و تمام مناسبات دیگر ارتجاعی اند ، بنابراین دیگر نباید تردیدی داشته باشیم که کمونیسم ها کوشش خود را فقط در جهت بکار می برند که پدیدار شدن سوسیالیسم را تسریع کند . آلترا ناتیو عصر ، سوسیالیسم است و تنها انقلاب اجتماعی دوران ، انقلاب سوسیالیستی است .

قاعدتا به گفتن نیازی نیست ، معینا برای باقی نگذاشتن جای ابهام تاکید می کنیم که در معادله فوق علی القاعده شرایط مادی تولیدی جامعه (زیر بنا) عامل مهم - و نه الزاما تعیین کننده - را تشکیل می دهد ولی گاه نیز عکس آنست . انگلس در سپتامبر ۱۸۹۰ به بلوک می نویسد :

"... وضع اقتصادی پایه است ، ولی عناصر مختلف روینا - شکل های سیاسی مبارزهی طبقاتی و نتایج آن یعنی نهاد های سیاسی که توسط طبقات پیروز پس از یک جنگ موفق بنا می شود ، شکل های قضائی و حتی انعکاس تمام این مبارزات بالفعل در مغز شرکت کنندگان ، تئوری های سیاسی ، قضائی فلسفی ، نظرات دینی ... - نیز اثر خود را بر مسیر مبارزات تاریخی باقی می گذارند و در بسیاری موارد در تعیین شکل آنها نقش غالب را ایفا می کنند ."

(همان دفتر ، صفحه ۳۳ و ۳۴)

کافیست خواننده نقل قول فوق را با آنچه رفقای فدائی از س. و. ک. "نقل" کرده اند مقایسه کند تا به درجهی "صدافت" ایشان پی ببرد . آری ، س. و. ک. کاملا در اشتباه بود هنگامی که نوشت : "قاعدتا نیازی به گفتن نیست ... " ، زیرا امروز پس از گذشت حدود شش سال از نگارش سطور فوق هنوز هم کسانی پیدا می شوند که - البته بطرز خارج از قاعده ! - باید برایشان گفت و گفت و گفت . کسانی که هنوز هم به توضیح القبا - آنهم نه هنوز القای مارکسیسم بلکه القای درست خواندن و درست نوشتن - نیاز دارند . در حالیکه هر روز مسائل نوینی در مقابل مارکسیست ها مطرح می شود و در حالی که جنبش کمونیستی جهانی در حال بحث و حل مسائل پیچیده و نوینی است ، ما هنوز باید به بعضی ها "درس اخلاق" بدهیم ، همان مسائل قدیمی - و در عین حال اصولی - را برایشان تکرار کنیم ، از آن ها بخواهیم که تحریف نکنند ، ظن نکنند ، نعل وارونه نزنند ، شبهات انتقاد از اصل موضوع را داشته باشند ، بحث کردن - و نه منکوب کردن اشباح خیالی - را هدف قرار دهند و ... و آنوقت این کسان چشم های خود را می بندند تا کسی نبیندشان ، نقل قول انگلس را از دنباله نویستی س. و. ک. حذف می کنند ، داد از "تحریف ماتریالیسم تاریخی" می دهند ، و یک بازی می کنند که :

"... اما لنین در مورد نقش اقتصاد (زیر بنا) چه می نویسد :

" هر دموکراسی و بطور کلی هر روینای سیاسی (که تا

زمانیکه برانداختن طبقات به تحقق نپیوسته و جامعه فارغ از طبقات پدید نیامده وجود آن ناگزیر خواهد بود) در آخرین تحلیل تحلیل در خدمت تولید است و چگونگی آن در آخرین تحلیل بر بنیاد مناسبات تولیدی جامعه تعیین می گردد " (باربارا

در باره اتحادیه‌های صنفی، وضع کنونی، و اشتباهات

ترتسکی و بوخارین)

بی‌جهت نیست که لنین این عبارات را در جواب به پیشینیان "وحدت کمونیستی" ترتسکی و بوخارین می‌نویسد. لنین تذکر می‌دهد زیرا که عاصیل مهم — بلکه الزاماً تعیین‌کننده است و مسلماً اصلی که از نظر اینان تا حد قسمی بدیهی محسوس است که "نیازی به گفتن نیست"، عمیقاً با ماتریالیسم تاریخی مخالف می‌باشد. بهین دلیل حضرات ترتسکیست از بکار بردن واژه سرمایه‌داریان وابسته یا "کمپرادور" در مورد جامعه ایران ابا دارند ((من از بهر علی‌اندز عذابم، تو از عباس می‌گویی جواب!)) و مخالفت می‌نمایند که این واژه مفهومی روشن نمی‌کند و نمی‌توان از سرمایه‌داری وابسته به عنوان یک سیستم مستقل اقتصادی-اجتماعی نام برد "الخ".

(تساکید آخر از ماست)

ما بعداً به این "سیستم مستقل اقتصادی-اجتماعی وابسته" (!) خواهیم پرداخت. فعلاً سؤال ما از رفقای فدائی اینست: رفقا، هنگامیکه پس از زیر و رو کردن آثار لنین نقل قول فوق را یافتید آیا بیشتر به فکر آن بودید که در آن "نسخه صریحی" علیه س. و. ک. گیر بیاورید و یا اینکه بالا و پائین آن را هم مورد توجه قرار دادید؟ وانگهی برای گفتن اینکه زیرا که ماست چه احتیاجی به آوردن نقل قول از لنین بود؟ این را هر مارکسیستی قبول دارد (منتها بعضی‌ها بطور مکانیکی)، با اینکار باز هم بی‌گدار به آب زدید و بدین ویای خودتان را توی پوست گردو گذاشتید. ما براساس همین نقل قول لنین — و بالا و پائین آن — نشان خواهیم داد که در این مورد مشخص آنکه "پیشینیان" ان ترتسکی و بوخارین هستند، شما قید نه س. و. ک. (ما واژه "پیشینیان" را در اینجا در همان معنای طعن‌آمیز و بار منفی آن که مورد نظر رفقای فدائی است مورد استفاده قرار داده‌ایم، و اگر نواقص اینست که ترتسکی‌ها، بوخارین‌ها، زینوویف‌ها، کامف‌ها، لوناچارسکی‌ها و...، علیرغم خطاهای اساسی‌شان همگی جزو پیشینیان و پیشگامان همی کمونیست‌های راستین هستند).

تضیه را کمی توضیح دهیم. در سی‌ام دسامبر ۱۹۲۰، لنین در یک سخنرانی که به "سندیکاها، وضعیت کنونی و اشتباهات ترتسکی" مشهور شده است (ر. ک. م. آ. فرانسه، ج ۲۲) به ارائی نظراتی پرداخت که بیشتر مربوط می‌شده به سیاستی که باید در قبال سندیکاها کارگری در رژیم شوروی اتخاذ کرد. ترتسکی و بوخارین بر آن بودند که چون حکومت شوروی یک حکومت کارگری است بنابراین به وجود سندیکاها چندان احتیاجی نیست و بهر حال دیگر دارای نقش سابق نیستند. لنین برخلاف آنان عقیده داشت که وجود سندیکاها لازم است، بهیژه که بگفتی خودش حکومت شوروی اولاداری انحرافات بویوکراتیک است و ثانیاً یک حکومت کارگری کامل نیست و بنابراین باید از کارگران در مقابل این حکومت دفاع کرد.

پس از ایراد این سخنرانی، ترتسکی و بوخارین، لنین را متهم به آن ساختند که به سیاست و در واقع به رویا بیش از اقتصاد یا زیر بنا اهمیت می‌دهد (یعنی درست همان ایرادی که رفقای فدائی به س. و. ک. می‌گیرند). لنین در پاسخ به آنها، در ۲۵ ژانویه ۱۹۲۱، مقاله‌ای نگاشت بنام "باز هم درباره سندیکاها" وضعیت کنونی و اشتباهات ترتسکی و بوخارین" (همانجا) و چه جالب است که لنین نیز در این مقاله خود را مجبور به بیان که القای مارکسیسم را برای ترتسکی و بوخارین

توضیح دهد، به آنها تذکره دهد که رابطه اقتصاد و سیاست يك رابطه ی یکطرفه نیست، که سیاست نیز بر اقتصاد تاثیر می گذارد، که رابطه میان آنها نه مکانیکی و التقاطی — چنانکه بوخارین گمان می برد — بلکه دیالکتیکی است. درست همانطور که رفقای فدائی وانمود می کنند که س. و. ک. دارای نظر صرفاً رونیایی است ولی خودشان نظری زیربنایی دارند، در آن هنگام هم ترنسکی و بوخارین لنین را سرزنش می کردند که دارای دیدگاهی "سیاسی" است ولی آنها خودشان دیدی "اقتصادی" دارند.

ولنن جواب می داد که "سیاست" بیان فشرده ی اقتصاد است، "سیاست نمی تواند بر اقتصاد اولویت نداشته باشد، و استدلالی جسز این، فراموش کردن القای مارکسیسم است"، "ترنسکی و بوخارین مسائل را بدین طریق طرح می کنند: "می بینید، ما به پیشرفت تولید می اندیشیم، و شما ((لنن)) صرفاً به دموکراسی صوری". این تصویر است نادرست، زیرا مسأله فقط چنین مطرح می شود — و چون بخواهیم مارکسیستی سخن بگوییم، می تواند چنین مطرح شود — بدون داشتن يك سیاست صحیح، يك طبقه ی مشخص نمی تواند تسلط خویش را حفظ کند و در نتیجه نمی تواند وظیفه ی خویش در تولید را به انجام رساند" (همانجا، ص ۸۲ و ۸۳، تاکید ها از خود لنن است). بخش اعظم سخنرانی و مقاله ی لنن به اثبات همین ارتباط دیالکتیکی میان اقتصاد و سیاست و تأثیر متقابل سیاست بر اقتصاد اختصاص یافته است و نقل قولی هم که رفقای فدائی آورده اند در متن اصلی در جهت معکوس نظر ایشان بکار رفته است. لنن پس از آنکه بارها و بارها بر نادرستی اصطلاح مورد استفاده ی ترنسکی و بوخارین — "دموکراسی تولیدی" — تاکید می گذارد، درباره ی این اصطلاح می نویسد:

"این اصطلاح از نظر تئوریک، اشتباه است. هر دموکراسی، و نیز هر رونیای سیاسی بطور کلی... در تحلیل نهایی در خدمت تولید است و آنچه آن را تعیین می کند، در تحلیل نهایی مناسبات تولیدی در يك جامعه ی مشخص است. به همین جهت است که جد اگر دین "دموکراسی تولیدی" از هر دموکراسی دیگر، کاملاً بی معناست، اختلاط است، پیچ است... (همانجا، ص ۷۹، تاکید ها از ماست)

به این ترتیب باز هم می بینیم که بجای بحث و مبارزه ی تئوریک و صادقانه، با دین کیشوتیسم مزورانه روبرو می شویم. س. و. ک. می گوید که علی القاعده — یعنی طبق قاعده ی عمومی — شرایط مادی تولیدی جامعه، عامل مهم و نه الزاماً تعیین کننده را تشکیل می دهد، ولی گاهی نیز عکس آن صادق باشد، یعنی — و متأسفیم که باید این جملات روشن را برای برخی معنی کنیم — طبق قاعده ی عمومی شرایط مادی تولیدی جامعه همواره عامل مهم اند، اما همواره الزاماً تعیین کننده نیستند، یعنی تعیین کننده اند اما نه الزاماً در هر لحظه، نه بطور جبری و دترمینیستی، نه در هر شرایطی و در هر زمانی، بلکه گاهی عکس این خود می نماید، یعنی رونی بر زیر بنا تاثیر می گذارد و بطور تعیین کننده هم تاثیر می گذارد (مثلاً تسخیر قدرت سیاسی توسط پرولتاریا که بخودی خود تغییر دهنده ی رونیای جامعه است، در روند خود بر زیربنای جامعه تاثیر گذاشته و می تواند مناسبات تولیدی جامعه را دگرگون سازد). مارکس و انگلس نیز جز این نمی گویند. انگلس می نویسد:

"مارکس و من بخاطر اینکه افراد جوان گاهی تاکید بیشتری از آنچه لازم است بر روی جنبه ی اقتصادی می گذارند، تا اندازهای مفرط... ((اما علقش اینست است که)) ما مجبور بودیم در مقابل مخالفین مان بر روی این اصل صمد که

از طرف آنها نفی می شد تا کید نماییم. بهین جهت وقت، جا و موقعیت چندانی بدست نمی آوردیم که تاکید لازم را بر روی عوامل مهم دیگر بگذاریم.
و کمی پایین تر پس از ذکر سایر عوامل مهم (ر. ک. صفحات قبل)، ادامه می دهد :

" هر چند که متاسفانه بسیار اتفاق می افتاد ((و هنوز هم متاسفانه پس از گذشت یک قرن اتفاق می افتد)) که بعضی ها بمجرد جذب اصول مهم یک تئوری جدید، حتی بعضی اوقات بطور نادرست، فکر می کنند که کاملاً آن را درک کرده و بدون هیچ درد سری قادر به بکار بردن آن هستند، و من نمی توانم بسیاری از "مارکسیست" های اخیر را از این عیب معاف کنم. "

(از نامه ای انگلس به بلوک، سپتامبر ۱۸۹۰، در "مکاتبات مارکس و انگلس"

در باب ماتریالیسم تاریخی"، ص ۹۴، ترجمه و نشر سازمان وحدت کونیستی)

در همین نامه است که انگلس تذکر می شود که اگر کسی نظر آنها (او و مارکس) را تغییر داده و بگوید "که عامل اقتصادی، تنها عامل است، موضوع را به یک عبارت بی معنی، مجرد و مسخره تبدیل کرده است" زیرا به عقیده می وی "عناصر گوناگونی از رویشا... تأثیرشان را بر روی مسیر مسالزات تاریخی اعمال می نمایند و در بسیاری موارد بطور اخص شکل آنها را تعیین می کنند".

و در رابطه با همین نوع "مارکسیست" ها بود که مارکس می گفت اگر اینها مارکسیست اند، من دیگر مارکسیست نیستم. و ما باید بگوییم که اگر ماتریالیسم تاریخی اینست که رفقای فدائی - و آموزگارشان استالین - می گویند، نخیر، ما "ماتریالیست" نیستیم!

همانطور که دیدیم، لنین نیز با مارکس و انگلس و سازمان وحدت کونیستی هم عقیده است. او نیز بر آنست که میان زیر بنا و رویشا، میان اقتصاد و سیاست، ارتباط دیالکتیکی وجود دارد و هرچنانکه در تحلیل نهایی زیربنای اقتصادی است که تعیین کننده است، اما در شرایط مشخص این سیاست است که اولویت می یابد. اما او نیز در زمان خود - همانانکه مارکس و انگلس در اواخر قرن نوزدهم، و نیز سه دهه و بسیاری دیگر از کونیست های جهان در حال حاضر - گرفتار "مارکسیست" هایی بود که رفقای فدائی نمونه ی نوعی آن هستند. بیایید همدا با لنین آرزو کنیم که

"ایکاش شستر این نوع "مارکسیسم" که بنا بر آن گویا پدیده ها و تغییرات

در رویشای جامعه خود بخود و بطور مستقیم تنها از زیر بنای اقتصادی ناشی

می شوند، از سر ما کم شود..."

(لنین، گفتگو با کلارا زتکین، در "آزادی زن"، نشر فرانسوی انتشارات

پروگرس، ص ۱۳۶)

بخش دوم

ما می‌کشیم این بخش را تا حد ممکن بطور خلاصه بیان کنیم، به چهار دلیل: اول آنکه سازمان وحدت کونیه‌ستی در رد تز انقلاب دموکراتیک مقالات متعددی نگاشته است و از آنجا که استدلال‌های رفقای فدایی هیچ تفاوت اساسی با استدلال‌های سایر طرفداران این تز (جریان‌های موسوم به "خط سوم") ندارد، خواننده می‌تواند به آن مقالات مراجعه کند (نقدی بر نظرات سازمان پیکار، نقدی بر نظرات سازمان رزندگان). دوماً اینک چندی است که روند مورد سؤال قرار گرفتن مبانی تز انقلاب دموکراتیک، سرعت یافته و می‌توان در همین سازمان‌ها جریاناتی را یافت که به نوعی علیه این تز برخاسته باشند. در واقع عمر این تز، که از نظر تاریخی سال‌ها است پسر آمده، اینک از لحاظ نظری و در جنبش چپ ایران نیز رو پسر آیدن است و به احتمال قوی تا چندی دیگر، حمله کردن به آن چیزی جز چوب‌زدن به مرده نخواهد بود. گرچه هنوز از دست‌یابی چپ ایران در مجموع خویش، به یک پیش‌موفق مارکسیستی بسیار فاصله داریم. معیناً این فاصله هر روز در جریان عمل انقلابی و در مبارزه‌ی تئوریک علیه انحرافات رایج کوتاه‌تر می‌شود.

سوما، تا آنجا که به سچفا و تز انقلاب دموکراتیک آن مربوط می‌شود ما ترجیح می‌دهیم که در زمینه‌ای گسترده‌تر و بر اساس انتشارات رسمی و اخیر این سازمان انتقادات خود را ارائه دهیم و به بررسی و نقد مقالیه "مرحله‌ی انقلاب و تضاد اساسی جامعه‌ی ما" خود را محدود نکنیم. در این رابطه، ما در آینده‌ی نزدیک نظرات خود را پیرامون انشعاب اخیر در سچفا ارائه خواهیم داد و به بررسی نظرات طرفین انشعاب (رفقای "گرایش سوسیالیسم انقلابی" و طرفداران تز انقلاب دموکراتیک و کگسومی دوم) خواهیم پرداخت.

و چهارم آنکه آنچه رفقای فدائی در مقالیه مورد بحث ما - "مرحله‌ی انقلاب و تضاد اساسی جامعه‌ی ما" - بطور ایجابی و در تشریح نظرات خود آورده‌اند آنقدر دچار فقر تئوریک است، آنقدر در هم و برهم است و آنقدر بخودی خود "گیسا" است که برای نشان دادن ابتدال آن احتیاج چندانی به مته به خشخاش گذاشتن نیست، چه گفت‌اند آن را که همان است چه حاجت به بیان است. پس می‌کشیم "بیان" خود را هرچه کوتاه‌تر کنیم.

"دموکراسی نوده‌ای" یا "راه‌رشد غیر سرمایه‌داری"

رفقای فدائی پس از آنکه نظرات "شبه ترسکوست"‌ها را به طریزی که در بخش قبل شرح رفت بحث وارد کردند، به طرح نظرات ایجابی خود می‌پردازند. مطالبه‌ی این نظرات و دریافت ارتباطات درونی آنها، ایگان می‌دهد که هم به عمق فقر تئوریک ایشان و نیاز حیاتی‌شان به آموختن و باز هم آموختن، القای مارکسیسم بی‌بریم و هم در این مسیر از ترهات و بدیعه‌گویی‌های ایشان کی "محظوظ" شویم.

بیاد داشته باشیم که رفقای فدائی "انقلاب دموکراتیک" مورد نظر خویش را یک "انقلاب اجتماعی" می‌دانند و از "دموکراسی توده‌ای بعنوان یک انقلاب اجتماعی" (ص ۱۱) سخن می‌گویند، و همانطور که در بخش قبل دیدیم از "سیستم اقتصادی اجتماعی سرمایه‌داری وابسته" بعنوان یک "سیستم مستقل" (ص ۱۸) سخن می‌گویند. عبارت دیگر ایشان به وجود "مناسبات معینی... که همانا سرمایه‌داری وابسته خوانده می‌شود" (ص ۱۴) معتقدند. از سوی دیگر بنظر این رفقا "معیار تعیین محتوای انقلاب اجتماعی... بر اساس تضاد اساسی تعیین می‌شود" (ص ۱۲) بنظر ایشان تضاد اساسی جامعه ایران، نه تضاد کار و سرمایه بلکه "تضاد خلق و ضد خلق" است. گفتنی است که "خلق" عبارت است از کارگران، دهقانان، خرده بورژوازی و "بقایای ضعیف بورژوازی ملی". و اما "ضد خلق" عبارت است از "کمپرادورها و امپریالیست‌ها" (ص ۱۲). از مسائل فوق چنین نتیجه گرفته می‌شود که انقلاب ایران یک انقلاب دموکراتیک - البته "انقلاب دموکراتیک اجتماعی" - است، و اگر برسیده شود که انقلاب اجتماعی چیست، جواب رفقا این است که

"بنظر ما انقلاب اجتماعی روند تغییر کیفی و ریشه‌ای جامعه (ماهوی) است که طی آن گذار از یک فرماسیون اجتماعی پست تر به یک فرماسیون بالاتر انجام می‌گیرد. بنظر ما، ماهیت یک فرماسیون را تضاد اساسی آن فرماسیون تعیین می‌کند... انقلاب اجتماعی چیزی جز حل تضاد اساسی سیستم پست تر که منجر به دگرگونی ماهوی آن سیستم و ایجاد سیستمی نوین تر بر مبنای تضاد اساسی نوین با کیفیت و ماهیت نوین است، نمی‌باشد."

(ص ۱۱، تأکید از ما - - - - -)

حال بیایید همی این تعاریف را کنار هم بچینیم و نتیجه گیری کنیم (تعالی و از همه‌سای انقلاب، تضاد، دموکراسی، و... در پاراگراف زیر بر اساس ترمینولوژی رفقای فدایی بکار گرفته شده‌اند. ما به این ترمینولوژی هیچگونه اعتقادی نداریم، اما از آنجا که قرار دادن تک واژه‌ها میان گیومه، و قرائت متن را دشوار می‌کند، از خواننده می‌خواهیم که هرچه در پاراگراف زیر گفته شده، بین گیومه در نظر بگیرد):

انقلاب دموکراتیک، انقلابی اجتماعی است که تضاد اساسی سیستم سرمایه‌داری وابسته یعنی تضاد خلق و ضد خلق را حل کرده و منجر به دگرگونی ماهوی آن و ایجاد سیستمی نوین تر بر اساس یک تضاد اساسی نوین تر می‌شود. این سیستم نوین، همانا سیستم دموکراسی توده‌ای است (به مناسبات تولیدی آن کاری نداشته باشید!). تضاد اساسی نوین این سیستم... راستی تضاد اساسی نوین این سیستم چیست؟ (برای یافتن پاسخ چند بار مقاله را خواندیم و جواب صریحی نیافتیم ولی بالاخره در انتهای مقاله دیدیم که رفقا از وجود تضاد کار و سرمایه در درون سیستم دموکراسی توده‌ای سخن گفت‌اند، پس بر ما معلوم شد که) بنا بر این آن تضاد نوینی که در این سیستم نوین جای آن تضاد قبلی آن سیستم قبلی را می‌گیرد، یعنی تضادی که جانشین تضاد خلق و ضد خلق می‌شود، همانا همان تضاد مشهور کار و سرمایه است!!

ب عبارت ساده تر، "انقلابی" می‌شود، کارگران و سایر زحمتکشان در آن شرکت می‌کنند، خون می‌دهند، و تازه می‌بینند که آتش همان است و کاسه... نه، کاسه همان نیست، اینبار آتش سرمایه‌داری نه در ظرف فرسی و شناخته شده‌اش - نظام و دولت بورژوازی - بلکه در کاسی "دموکراسی

تودهای به خورد کارگران داده می شود!

ظن ما هنگامی قوی تر می شود که پس از خواندن مطالب فوق بالا فاصله بیاد آن قضیه می
"کک به بورژوازی در بر عهد گرفتن بخش عدی تولید" می افتیم، ثانیاً می بینیم که رفقای فدائی هر جا
که می روند این "بقایای ضعیف بورژوازی ملی" - "شیرشان را ول نمی کند و ثالثاً می بینیم که این رفقا ستوالی
دارند که لااقل ما "جوابی" برای آن نداریم:

"اکنون باید پرسید که اگر در انقلاب سیاسی پرولتاریا قدرت را به کسف
گیرد، دیکتاتوری خویش را باید متوجه چه کسانی نماید؟ ((طبقاً و طبق تیز
رفقا، این "دیکتاتوری" متوجه بورژوازی "ملی" نخواهد شد!)) روشن است
که او باید به اعمال دیکتاتوری پرولتاریا بپردازد ((چه فاجعه بزرگی!)) و
مالکیت خصوصی بر ابزار تولید را ملغی سازد ((چه عمل قبیحی!))
پس شما چه خواهید کرد؟ ... آیا شما می خواهید در بخش عدی زمین ها را
از دهاقین و منابع درآمد را از بخش های میانی خرده بورژوازی سلب نمایید؟
بدون شک در طی دوران بازسازی اقتصاد ملی ((به کک بورژوازی "ملی عزیز"
که بخش عدی تولید را در دست دارد)) و پایان بخشیدن به سلطه
امپریالیسم شما قادر نخواهید بود دست به چنین اقدامی بزنید، سرمایه ها
هم شرایط کودتای مجدد را فراهم خواهند نمود و هم شما را از لحاظ اقتصادی
در تنگنا قرار خواهند داد ((چه نمک نشناس!)) برانطباق سخت تر از
۳۰-۱۹۲۱ اتحاد جماهیر شوروی. زمینه لازم موجود نخواهد بود ((پس
استالین هم تقصیری نداشت، زمینه موجود نبود، "اشتباه تاریخی" کرد!))
شما نمیتوانید به تاریخ کک بزنید، راهی نیست جز گذار از دموکراسی تسوده
ای (دیکتاتوری دموکراتیک کارگران و دهقانان) به سوسیالیسم. (ص ۱۸)
و این است نمونه بارز ترس و وحشت خرده بورژوازی که می خواهد "انقلاب" کند و در عین
حال کاری نکند که سرمایه داران علیه او "شرایط کودتای مجدد" را فراهم سازند و "دولت انقلابی"
را "از لحاظ اقتصادی در تنگنا" قرار دهند. و این است نمونه بارز خرده بورژوازی که می خواهد
تحت لوای "کک نزدن به تاریخ" (البته تاریخ به روایت خرده بورژوازی اش) به پرولتاریا کک بزند
و سرمایه داری را در لباس "دموکراسی تودهای" به خوردش بدهد، و برای این منظور راهی ندارد جز
گذار از ... آری گذار از "راه رشد غیر سرمایه داری" به ... آری، به سرمایه داری!

و اما "ویژگی های این راه، این "سیستم نوین"، این "دموکراسی تودهای":

"ویژگی های اقتصادی":

"ساختمان مؤثر و تاحدودی تحت برنامه کشور" (چرا "تاحدودی"؟ چون اگر کاملاً
تحت برنامه باشد، ممکن است سرمایه داران بگویند این "سوسیالیستی" است، "دیکتاتوری" است
و آنوقت "شرایط کودتای مجدد" را فراهم سازند).

"محدودیت استثمار نیروی کار در کار سیستم صحیح مالیاتی (منظور ستن مالیات صحیح!)
بر درآمد حاصل از استثمار "محدود" کارگران توسط "بقایای ضعیف بورژوازی ملی" است! (و رقابت
صنایع دولتی (رقابت در استثمار "محدود" کارگران و در بدست آوردن سود "دموکراتیک تسوده")

و همی اینها "عوامی است که رشد بورژوازی را محدود ساخته و امکان کنترل و هدایت آن را (به راه راست، نه به راه "چپ"، به سوی "حل تضادهای درون خلق") بدست دولت خلق به رهبری طبقه کارگر می دهند." (ص ۱۷)

از جمله "ویژگی های سیاسی دموکراسی توده های :

دیگاتوری دموکراتیک کارگران و دهقانان بوسیله دولت انقلابی و ارتش توده های اعمال می شود - در بکار بردن واژه دیگاتوری دموکراتیک کارگران و دهقانان تمامی روی نداده است ! " (این را با رفقای فدائی موافقم. تصاح کسی می کند که فی المثل برای بیان محتوای مورد نظر خویش واژه های نامناسبی را بکار برد. اما "واژه های" رفقای فدائی با محتوای مورد نظرشان، سازش طبقاتی، کاملاً تناسب دارد) "در اولین فرصت دولت انتخابی مردم جای دولت انقلابی را می گیرد" (عجب ! پس "دولت انقلابی دیگاتوری دموکراتیک کارگران و دهقانان" منتخب مردم نیست و قرار است جای خود را یا به "دولت منتخب مردم" بدهد - مثل کشورهای "دموکراتیک" غرب - و یا به "دولت تمام خلقی"، همانند کشورهای "اردوگاه سوسیالیستی" !)

از جمله "ویژگی های اجتماعی دموکراسی توده های :

"تضاد اصلی (کار و سرمایه) زیر کنترل دولت خلق قرار خواهد گرفت و حتی المقدور از طریق مسالمت آمیز حل می گردد (چرا که در غیر این صورت خطر "کودتای مجدد و تنگنای اقتصادی" پیش خواهد آمد. به همین جهت) تبعیدها و اردوهای کار اجباری، حتی (توجه کنید : "حتی") سرکوب ها را نمی توان از نظر دور داشت." (ص ۱۷)

و اینست استراتژی گرایش راست سازمان چریکهای فدائی خلق ایران در زمینهای "انقلاب اجتماعی". طلب انقلاب، جعل انقلاب، ساختن انقلابی فلابی، و قالب کردن آن به انقلابیون بعنوان انقلاب. این انقلاب نیست، "انقلاب" در انقلاب است ! و در برابر آن هر انقلاب راستینی ضد "انقلاب" خواهد بود.

پیش بسوی تدارک انقلاب سوسیالیستی !